

## باسمه تعالی

### بررسی مبانی نحویون پیرامون حروف جر و نیابت حروف از یکدیگر و تضمین

علی هاشمی<sup>۴</sup>

#### چکیده

در مسیر فهم متون دینی و رسیدن به استظهار صحیح از منابع شریعت، ادبیات عرب نقشی اساسی ایفا می کند. حروف از ارکان اصلی تشکیل دهنده کلام هستند و حروف جر در میان مجموعه حروف از نقشی بس مهم و تاثیرگذار برخوردار هستند. لذا رسیدن به تحلیل صحیح مبانی معانی این حروف و شناخت نفس الامر استعمال حروف جر، می تواند افق های معنوی جدیدی را به روی کاونندگان دریای معارف قرآن و احادیث معصومین بگشاید.

دلایل قائلین به تعدد معانی این حروف و نیابت این حروف از یکدیگر مطرح و مورد نقد واقع شد و سعی شد که طوری و رای طور تعدد معانی و نیابت در قضیه حروف جر عرضه گردد.

با مقایسه ی تحلیلی - توصیفی نظرات مختلف در این باب، به این نتیجه رسیدیم که حروف جر دارای یک معنی اصلی می باشند که در مقام توسعه و تحلیل صحیح آن معنای ربطی، می توانند در رابطه با افعال مختلف نقش ایفا کنند؛ افعالی که ظرفیت معنایی آنها اجازه این همنشینی را می دهد به گونه ای که عرف آن را دریافته و بپسندد و به مقصود متکلم منتقل شود. در دل این تحلیل، حقیقت مبحث تضمین نیز آشکار گردید که بخش مهمی از ظرفیت پدیده مهم زبانی تضمین، مرتبط با وجود ظرفیت تبیین شده برای حروف جر در این تحلیل است.

**کلید واژه ها :** حروف جر، نیابت، تعدد معنا، تک معنایی، تضمین.

---

\* طلبه پایه پنجم مدرسه علمیه معصومیه.

## ۱. مقدمه

هدف اصلی طلاب علوم دینی، فقهات به معنای عام آن است؛ یعنی فهم عمق دین و به دست آوردن حکم خداوند و رأی شارع در تمامی شئون زندگی بشر، در زمینه های گوناگونی چون احکام عبادات و معاملات، و مباحث علوم انسانی در بخشهای مختلف آن از قرآن و سنت و سپس اقامه آن در جامعه انسانی. از عوامل مؤثر و حیاتی در تحقق این هدف، تحصیل عمیق مقدمات فقهات مانند علوم ادبی شامل صرف و نحو و بلاغت و لغت می باشد.

چون این فقهات و فهم باید در بستر متون و نصوص صادره از شارع باشد که شامل قرآن و روایات معصومین می شود که با زبان عربی فصیح صادر شده اند، لذا رسیدن به قله های فهم این زبان و حصول توان استظهار معانی از این نصوص اهمیتی حیاتی پیدا می کند.

در متون نیز با کلمات سروکار داریم. حروف که قسم سوم کلمه را تشکیل می دهند، روابط معنایی کلام را سامان داده و در ایفای این نقش بسیار در کلام ظاهر می شوند. لذا بحث از ماهیت این حقیقت موجود که تفاوت آن با اسم و فعل وجدانی است و کاوش معنایی آن و کیفیت ایفای نقشش در کلام بسیار حائز اهمیت می باشد. آنچه که از رهگذر بررسی کتب ادبی در زمینه حروف برای جوینده تشنه کام به فهم عمق دین حاصل می شود این است که این علوم در زمینه حروف و معانی آنها، جعبه ابزار کاملی برای فهم متون دینی در سطح اعجاز- قرآن کریم - و سطح عصمت - کلمات صادره از معصومین - در اختیار قرار نمی دهند و لذا شاهد هستیم که در کتب مقصد علوم ادبی به عنوان مثال کتب تفسیری مباحثی عمیق و چشمگیر در زمینه حروف و معانی آن عرضه شده است. البته باید پذیرفت که پایه اصلی تمامی این نیازهای فقهی و تفسیری اجمالاً در کتب ادبی مطرح شده است و این مفسرین و فقها (در معنای عام فقه) هستند که با احساس نیاز به ابزاری دقیق تر به پروراندن این مباحث پرداخته اند.

بحث از حروف و معانی حروف و معنای حرفی و اسمی، بحثی است که در مباحث الفاظ علم اصول نیز به صورتی مبسوط مطرح شده است. لذا باید از جمع سالم مباحث اصولی و ادبی برای رسیدن به اهداف عمیق فقهاتی حوزوی خود بهره گیریم. اما از آنجا که نگارنده این سطور در پایه سوم سطح اول در حال تحصیل است، در این مختصر از بحث اصولی حروف، تنها به ذکر کلیاتی اکتفا می شود. امید که در سالهای آتی از جمع سالم مذکور، ابزاری کامل در اختیار مخاطب فهمنده متون دینی قرار دهیم؛ انشاءالله.

بنابراین شایسته است که طلاب علوم دینی نگاه تقلیدی نسبت به مباحث مربوط به معانی حروف را کنار گذاشته و با تسلط بر مبانی صحیحی که از لابلای مباحث اصولی و ادبی اتخاذ می کنند، بتوانند فهم عمیقی نسبت به معانی حروف پیدا کنند.

## ۲. کلیات مباحث نحوی حروف جرّ

### تعریف حرف

نحویان زبان عربی کوشیده اند تعریف دقیقی برای حرف به معنای نوع سوم از کلمات که سیبویه در کتاب ذکر کرده بیابند. سیبویه در کتاب می گوید:

فالكلم اسم، و فعل، و حرف جاء لمعنى ليس باسم<sup>۲</sup>.

تعریف مشهور حرف که در اکثر کتب نحوی به آن اشاره شده است، تعریف زیر است:

« الحرف كلمة لا تدل على معنى في نفسها، و إنما تدل على معنى في غيرها فقط<sup>۳</sup>. »

اصل این تعریف برگرفته از فرمایش حضرت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوالاسود دثلی است که در کتب حدیثی<sup>۴</sup> و ادبی<sup>۵</sup> وارد شده است:

الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ اسْمٌ وَ فِعْلٌ وَ حَرْفٌ جَاءَ لِمَعْنَى فَلَا اسْمَ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى وَ الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى وَ الْحَرْفُ مَا أَوْجَدَ مَعْنَى فِي غَيْرِهِ.

تعریفی که برای حرف بیان شد، تعریف حروف معانی است که در مقابل حروف مبانی یا حروف هجائیه قرار دارد. چرا که حرفی که در این قسمت تعریف شد، حرفی است که کلمه و قسیم اسم و فعل است و دارای معنی می باشد. اما حروف مبانی، مبنی و ساختمان کلمه و کلام را تشکیل داده و خود از سنخ کلمه و دارای معنا نمی باشند. در انتهای این بحث کلام عباس حسن در النحو الوافی به نقل از کتاب المفصل در تعریف حروف معانی بیان می شود:

أنها حروف جاءت عوضا عن الجمل، و مفيدة معناها، بأوجز لفظ، فكل حرف منها يفيد فائدتها المعنوية مع الإيجاز و الاختصار؛ فحروف العطف جيء بها عوضا عن: «أعطف» و حروف الاستفهام جيء بها عوضا عن: «أستفهم».

و حروف النفي إنما جاءت عوضا عن: «أجحد»، أو: «أنفي»، و حروف الاستثناء جاءت عوضا عن:

<sup>۲</sup> کتاب سیبویه، ج ۱، ص: ۹.

<sup>۳</sup> النحو الوافی، ج ۱، ص ۶۳، شرح التسهیل، ج ۱ ص ۱۳۶، شرح الرضی علی الکافی ج ۱ ص ۳۶، مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷، المفصل فی صنعة الاعراب ص ۳۷۹.

<sup>۴</sup> مناقب آل ابی طالب لابن شهر آشوب ج ۲ ص ۴۷، بحار الانوار ج ۴۰ ص ۶۲،

<sup>۵</sup> الحدائق النديه ص ۴۲، الاشباه و النظائر فی النحو ج ۱ ص ۱۴.

«أستثنى»، أو: «لا أقصد»، و كذلك لام التعريف نابت عن: «أعزف»، و حروف الجر جاءت لثنوب عن الأفعال التي بمعناها؛ فالباء نابت عن ألصق - مثلا - و الكاف نابت عن أشبه و كذلك سائر حروف المعاني كأحرف النداء و التمني.<sup>٦</sup>

حرف در لغت<sup>٧</sup> به معنای طرف، جانب، ناحیه و کناره هر شیء است. (البته معانی دیگری نیز برایش ذکر شده که متناسب با مقام نیستند و ذکر نشدند).

در وجه تسمیه قسم سوم کلمه به حرف نیز گفته اند:

فإن قيل: لم سمّي الحرف حرفاً؟ قيل: لأنّ الحرف في اللّغة هو الطّرف؛ و منه يقال: حرف الجبل؛ أي طرفه؛ فسمّي حرفاً؛ لأنّه يأتي في طرف الكلام.<sup>٨</sup>

بیان دیگری نیز جامی دارد:

الحرف في اللّغة: الطرف و هو في طرف، أي: في جانب مقابل للاسم و الفعل حيث يقعان عمدة في الكلام و هو لا يقع عمدة.<sup>٩</sup> بیان دیگری نیز در کتب نحوی دیده می شود:

و سمّي حرفاً لانحرافه عن قسيمه: الاسم و الفعل في كونه لا يدلّ على معنى إلا من خلال السياق، و لا يقبل شيئاً من علامات الأسماء، و لا علامات الأفعال<sup>١٠</sup>

#### اهمیت و ارزش بحث

فقاہت و استنباط احکام شرعی از متون دینی و تفسیر قرآن کریم در جهت همان فقاہت به معنای عام، مقصد نهایی علوم ادبی است. لذا بحث حروف و معانی آنها نیز در فقه و تفسیر بسیار حائز اهمیت است. چه بسا تلقی یک فقیه از یکی از مفردات و حروف باعث تغییر فتوای او و استظهار یک مفسر از معنای حرفی باعث چرخش کامل او در تفسیر کلامی از قرآن کریم گردد. در ادامه به نمونه ای از مباحث فقهی و تفسیری حروف اشاره می شود.

در مورد اهمیت مذکور به نقل کلام علامه زرکشی در کتاب البرهان می پردازیم:

<sup>٦</sup> النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرّفیعة و الحیاة اللّغویة المتجددة، ج ٢، ص: ٢٣٢

<sup>٧</sup> العین ج ٣ ص ٢١١، تهذیب اللّغة ج ٥ ص ١١، الصحاح، ج ٤، ص: ١٣٤٢، لسان العرب، ج ٩، ص: ٤٢.

<sup>٨</sup> أسرار العریبة، ص: ٤٠

<sup>٩</sup> شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو، ج ١، ص: ٣٢.

<sup>١٠</sup> النحو التطبیقی وفقاً لمقررات النحو العربی فی المعاهد و الجامعات العربیة، ج ١، ص: ١٠.

و البحث عن معانى الحروف؛ مما يحتاج إليه المفسر لاختلاف مدلولها. و لهذا توزع الكلام على حسب مواقعها، و ترجح استعمالها فى بعض المحالّ على بعض، بحسب مقتضى الحال<sup>١</sup>.

مرادى نیز در الجنى الدانى چنین مى گوید:

فأنه لما كانت مقاصد كلام العرب، على اختلاف صنوفه، مبنياً أكثرها على معانى حروفه، صرفت الهمم الى تحصيلها و معرفة جملتها و تفصيلها. وهى مع قلتها و تيسر الوقوف على جملتها، قد كثر دورها و بعد غورها؛ فعزّت على الازهان معانيها و أبتّ الإذعانَ إلا لمن يعانها.<sup>١</sup>

در مورد اهمیت معانى حروف در تفسیر باید به نکاتی چند توجه کرد.

اول اینکه قرآن کلام خداوند و متصل به علم لایزال الهی است. در نتیجه از حکیم مطلق صادر شده و تمام اجزای آن دارای استحکامی شدید و لایتبدل است. به گونه ای که نمی توان در آن حرفی را جایگزین حرفی دیگر نمود؛ چرا که در پس این گزینش الفاظ، حکمتهایی نهفته است که حکیم مطلق در کلامش تعبیه کرده است. در نتیجه نباید این کلام را که در سطح اعجاز است با سائر کلام در تمامی زوایا و ابعاد یکسان دانست. سیوطی در این مورد چنین می گوید:

الوجه ثالث من وجوه إعجازه حسن تأليفه، و التثام كلمه، و فصاحتها، و وجوه إيجازه و بلاغته الخارقة عادة العرب الذين هم فرسان الكلام و أرباب هذا الشأن. فجاء نطقه العجيب، و أسلوبه الغريب مخالفا لأساليب كلام العرب و منهاج نظمها و نثرها الذى جاء عليه، و وقفت عليه مقاطع آياته، و انتهت إليه فواصل كلماته، و لم يوجد قبله و لا بعده نظير له.

قال ابن عطية: الصحيح و الذى عليه الجمهور و الحذاق فى وجوه إعجازه أنه بنظمه و صحة معانيه و توالى فصاحة ألفاظه؛ و ذلك أن الله أحاط بكل شيء علما، و أحاط بالكلام كله علما، فإذا ترتبت اللفظة من القرآن علم بإحاطته أى لفظة تصلح أن تلا الأولى و تبين المعنى بعد المعنى؛ ثم كذلك من أول القرآن إلى آخره.<sup>١</sup>

کلام علامه معرفت در کتاب التمهید در بحث وجوه اعجاز قرآن نیز شایان توجه است:

قد نضدت عباراته نضدا مؤتلفا، و نظمت فرائده نظما متلائما، وضعت كل لفظة منه فى موضعها اللائق بها، و رصفت كل كلمة منه الى كلمات تناسبها و توائمها، وضعا دقيقا و رصفا تاما، يجمع بين أناقة التعبير و سلاسة البيان، و جزالة اللفظ و فخامة الكلام، حلوا رشيقا و عذبا سائغا، يستلذه الدوق و يستطيه الطبع ... مما يستشف عن إحاطة

<sup>١١</sup> البرهان فى علوم القرآن، ج ٤، ص: ١٥٤

<sup>١٢</sup> الجنى الدانى، ص: ١٩

<sup>١٣</sup> معترك الأقران فى إعجاز القرآن، ج ١، ص: ٢٨

واسعة و معرفة كاملة بأوضاع اللّغة و مزایا الألفاظ و الكمات و التعابیر ... و يقصر دونه طوق البشر المحدود! قالوا  
فی دقة هذا الرصف و النضد: لو انتزعت منه لفظة ثم أدير بها لغة العرب كلّها على أن يوجد لها نظير في موضعها  
الخاص، لم توجد البتة.<sup>٤</sup>

### تعريف حروف جر و جایگاه آن در بین حروف

برای رسیدن به تعریف حروف جر و بیان آن می توان دو طریق را پیمود. یکی اینکه از بیان انواع اعراب شروع  
و به حروف جر برسیم و دیگر اینکه از کلمه و انواع آن شروع و به حرف و انواع آن برسیم و پس از بیان  
تقسیمات حروف از حیث مناسب، به تعریف حروف جر نائل شویم.  
در کتب نحوی به هر دو گونه مشی طریق شده است. سیبویه طریق اول را گزیده و پس از بیان انواع اعراب،  
در بحث از اعراب جر، آن را به دو قسم جر به حروف و جر به اضافه تقسیم می کند. پس در نظر او حروف جر  
عبارت اند از حروفی که اسم بعد از خود را اعراب جر می دهند و آن را مجرور می کنند. به بیان دقیق تر حروف  
جر در نظر سیبویه عبارت اند از عامل جری که اسم و ظرف نیست:

و الجرّ إنما یكون فی کلّ اسم مضاف الیه، و اعلم أنانّ المضاف الیه ینجرّ بثلاثة أشياء بشیء لیس باسم و لا  
ظرف، و بشیء یكون ظرفاً، و باسم لا یكون ظرفاً.<sup>١</sup>

در واقع سیبویه تمامی مجرورات را مضاف الیه می داند و سپس آن را تقسیم می کند که شارح سیرافی نیز در  
شرح الکتاب به این نکته اشاره کرده است:

قال أبو سعید: جعل سیبویه المجرور بحرف أو بإضافة اسم إلیه کله مضافاً ثم قسم ذلك فقال:

(إن المضاف إلیه ینجرّ بثلاثة أشياء: بشیء لیس باسم ظرف.)<sup>٦</sup>

طریق مذکور در کتاب شرح التسهیل نیز در پیش گرفته شده است: قال ناظر الجیش: لما أنهی الکلام علی  
المرفوعات و المنصوبات شرع فی الکلام علی المجرورات. و معلوم أن الجر إما بحرف و إما بإضافة، و ها هو یذكر  
البابین. و إنما قدم الکلام علی المجرور بالحروف؛ لأن الجر بالحرف هو الأصل؛ لأن الحرف یتحقق العمل فیما  
اختص به، و أما الجر بإضافة فإنه لما كان علی معنی حرف و هو «من» أو «اللام» صار الجر كأنه بذلك الحرف،  
و إن كان<sup>٧</sup> عامله هو الاسم المضاف.<sup>١</sup>

<sup>١٤</sup> التمهید فی علوم القرآن، ج ٤، ص: ٢٨

<sup>١٥</sup> کتاب سیبویه و بلیه تحصیل عین الذهب، من معدن جوهر الأدب فی علم مجازات العرب، ج ١، ص: ٢٤٤.

<sup>١٦</sup> شرح کتاب سیبویه، ج ٢، ص: ٣١٠

<sup>١٧</sup> شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ٦، ص: ٢٨٧١

طریق دوم رسیدن به تعریف حروف جر این است که کلمه متشکل است از فعل و اسم و حرف. حروف در زبان عربی از حیث های مختلفی تقسیم می شوند. یکی از این حیثیت ها، عمل است که از حیث عمل حروف جر، حروفی اند که تنها عمل جر را انجام می دهند .

ابن الخباز به نقل سیوطی این چنین می گوید:

قال ابن الخباز فی شرح الدرّة: الحروف العاملة أربعة أقسام، قسم: يرفع و ينصب و هو إن و أخواتها، و لا المشبهة بأن، و ما و لا المشبهتان بليس، و قسم: ينصب فقط و ذلك حروف النداء و نواصب الفعل المضارع و قسم: يجز فقط و هي حروف الجر، و قسم: يجزم فقط و هي حروف الجزم.<sup>۱</sup>

پس تعریف حرف جر از این طریق عبارت است از حرف عاملی که تنها عمل جری انجام می دهد. حیثیت دیگر حیثیت ارتباط است. از این حیث یکی از اقسام حرف، حرف رابط بین اسم و فعل است که حرف جر می باشد.

الحروف تأتي على عشرة أقسام،....الرابع: أن يكون رابطا بين فعل و اسم، و هي حروف الجر. در نتیجه می توان ویژگی های حروف جر از میان ویژگی های حروف را موارد زیر برشمرد: اختصاص به اسماء، عامل بودن، تنها عمل جر داشتن، رابط بودن و در نتیجه برای نقل و تاکید و تنبیه و زیادت نبودن، رابط بودن بین اسم و فعل، برای ایجاد ائتلاف بودن و نه احداث معنی و زیادت و تاکید.

در نتیجه ذکر این موارد جایگاه این حروف در نظام حروف در زبان عربی از حیثیت های گوناگون به خوبی روشن شد.

<sup>۱۸</sup> الأشباه و النظائر فی النحو، ج ۲، ص: ۱۵

<sup>۱۹</sup> الأشباه و النظائر فی النحو، ج ۲، ص: ۱۳

<sup>۲۰</sup> و قال ابن فلاح فی (مغنیه): الحرف یدخل إما للربط، أو للنقل أو للتأکید أو للتنبیه، أو للزیادة، و یندرج تحت الربط حروف الجر و العطف و الشرط و التفسیر و الجواب و الإنکار و المصدر، لأن الربط هو الداخل على الشيء لتعلقه بغيره، و یندرج تحت النقل حروف النفی و الاستفهام و التخصیص و التعریف و التفتیس و التأنیث، و یندرج تحت التنبیه حروف النداء و الاستفتاح و الردع و التذکیر و الخطاب. الأشباه و النظائر فی النحو، ج ۲، ص: ۱۵

<sup>۲۱</sup> رأى ابن الزجاجة فی أنواع الحروف: و فی (تذکرة) ابن الصائغ قال: نقلت من مجموع بخط ابن الزجاجة: الحروف على ثلاثة أضرب، ضرب یدخل للئتلاف، و ضرب لحدوث معنی لم یکن، و ضرب زائد مؤکد، فالأول: لو سقط أصل الكلام، و الثانی: لو سقط تغير المعنی و لم یختل، و الثالث: لو سقط لم یتغير المعنی، و الأول على أربعة أوجه: ربط اسم باسم، و ربط فعل بفعل، و ربط جملة بجملة. و الثانی: على ثلاثة أوجه، تخصیص الاسم كالرجل، و الفعل كسیرب، و بنقل الكلام كحروف النفی، و الثالث على وجهین: عامل كأن زیدا قائم، و غیر عامل نحو لزید قائم. الأشباه و النظائر فی النحو، ج ۲، ص: ۱۵.



## وجه تسمیه حروف جر

در مورد وجه تسمیه این حروف به حروف جر دو بیان وجود دارد. اولین بیان این است که این نام گذاری به این دلیل است که این حروف معانی افعال و آنچه در معنای فعل است را به سوی اسماء می کشند. <sup>۲</sup> (از واژه های ایصال و افشاء نیز استفاده شده است). به عنوان نمونه سخن صبان را نقل می کنیم:

و إنما سمیت حروف الجر، إما لأنها تجر معانی الأفعال إلى الأسماء أي توصلها إليها فيكون المراد من الجر المعنى المصدری. <sup>۲</sup> مراد از این ایصال المعنی را نیز رضی بیان داشته است:

و المراد بإیصال الفعل إلى الاسم: تعدیته إليه، حتی یكون المجرور مفعولاً به لذلك الفعل فيكون منصوب المحل. <sup>۲</sup> وجه تسمیه دیگر داشتن عمل جر است که رضی بدین گونه بیان می دارد:

و الأظهر أنه قيل لها حروف الجر، لأنها تعمل إعراب الجرّ، كما سمیت بعض الحروف حروف الجزم، و بعضها حروف النصب. <sup>۲</sup> اسم دیگری که برای این حروف ذکر شده حروف اضافه است که کوفیون اینگونه نامگذاری کرده اند. <sup>۲</sup> در مورد وجه تسمیه آن نیز به بیان سیوطی در همع الهوامع اکتفا می کنیم:

و تسمیها الكوفیون حروف الإضافة؛ لأنها تضيف الفعل إلى الاسم، أي: توصله إليه و تربطه به. <sup>۲</sup> دیگر نام ذکر شده برای این حروف، حروف صفات است که سیوطی این نام و وجه تسمیه اش را اینگونه بیان می کند:

و سمیت حروف الصفات؛ لأنها تحدث صفة في الاسم، فقولك: جلست في الدار، دلت (فی) على أن الدار وعاء للجلوس، و قيل: لأنها تقع صفات لما قبلها من النكرات. <sup>۲</sup>

اهمیت حرف جر و ضرورت معاشناسی دقیق آن

<sup>۲۲</sup> الحدائق الندية فی شرح الفوائد الصمدية، ص: ۳۶۱، شرح التسهيل المسمى تمهید القواعد بشرح تسهيل الفوائد، ج ۶، ص: ۲۸۷۱، شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو، ج ۱، ص: ۴۴۳.

<sup>۲۳</sup> حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص: ۳۱۷.

<sup>۲۴</sup> شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص: ۲۶۱.

<sup>۲۵</sup> شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص: ۲۶۱.

<sup>۲۶</sup> المفصل فی صنعة الإعراب، ص: ۳۷۹، الحدائق الندية فی شرح الفوائد الصمدية، ص: ۳۶۱، شرح التسهيل المسمى تمهید القواعد بشرح تسهيل الفوائد، ج ۲، ص:

<sup>۲۷</sup> همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۲، ص: ۲۶۴.

<sup>۲۸</sup> همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۲، ص: ۲۶۴.

در قسمتهای قبلی به اختصار درباره ی اهمیت پرداختن به مبحث حروف و دلالت معنایی آن ها سخن گفتیم. این جایگاه رفیع و ضرورت اساسی، برخاسته از حقیقت حروف و ماهیت ربطی داشتن آنهاست. همین ماهیت ربطی است که امکان تفسیر پذیر بودن به وجوه و معانی متعدد را برای آن حروف فراهم کرده است. تفسیر صحیح این جایگاه های معنایی می تواند ابوابی جدید را در برخورد با متون دینی بر روی پژوهنده این متون بگشاید و غفلت از آن نیز می تواند او را از بسیاری از لایه های معنایی کلام محروم کند.

یکی از اقسام حروف که در بین این مجموعه وسیع جایگاه و اهمیت ویژه ای را به خود اختصاص می دهد، حروف جر هستند. این حروف مانند مفاصل اصلی در شکل گیری هیكل کلام و افاده ی معنوی آن هستند. کاربرد و حضور بسیار گسترده این حروف در متون عربی، به ویژه قرآن حکیم، از دیرباز عرصه ی گفتگو پیرامون معانی این حروف، چند معنایی حروف، نیابت آنها از یکدیگر، و..... را در بین مفسرین و ادبا فراهم کرده است.

به دلیل لطافت و ظرافت ویژه ی این حروف و جایگاه های مختلف حضور هر یک از این حروف، این ظرفیت را دارند که در صورت کاوش معنایی صحیح و اخذ مبنای صحیح در برخورد معنایی با آنها، پرده از اسرار و معانی لطیفی به خصوص در کلامی چون قرآن کریم به روی مخاطب بگشایند؛ چه که در مقدمه گذشت که این کتاب صادر شده از ناحیه حکیم مطلق، تمام اجزای آن حکمانه چیده شده و قابل دستکاری نیست.

از این روست که می بینیم در تبیین معانی این حروف، چه در مبنا و چه در مصداق، اختلافات زیادی میان ادبا و در بین مفسرین به وجود آمده است. در مورد اهمیت این بحث به ذکر چند شاهد از کتب ادبی و تفسیری می پردازیم. سیوطی در الاتقان چنین می گوید:

اعلم أنّ معرفة ذلك من المهمّات المطلوبة لاختلاف مواقعها، ولهذا يختلف الكلام والاستنباط بحسبها.<sup>۲</sup>  
سپس مثالهای زیادی از آیات قرآن که در آن ها دقت در معناکاوای این حروف، باعث کاوش معانی پنهانی از آیات می شود را ذکر می کند.

زمنخشی در اعتراض به کسانی که از فروق دقیق معانی این حروف در تفسیر غفلت می ورزند، با ذکر مثالی چنین می گوید:

فإن قلت: يجرى لأجل مسمى، و يجرى إلى أجل مسمى: أهو من تعاقب الحرفين؟ قلت: كلا، و لا يسلك هذه الطريقة إلا بليد الطبع ضيق العطن. و لكن المعنيين. أعني الانتهاء و الاختصاص كل واحد منهما ملائم لصحة الغرض؛ لأن قولك يجرى إلى أجل مسمى: معناه يبلغه و ينتهي كل واحد منهما ملائم لصحة الغرض، لأنّ قولك يجرى إلى أجل مسمى: معناه يبلغه و ينتهي إليه. و قولك: يجرى لأجل مسمى:

<sup>۲۹</sup> الاتقان في علوم القرآن، ج ۱، ص: ۴۵۴

ترید یجری لإدراك أجل مسمى. ۳

ابن جنی نیز در کتاب خصائصش بیان دیگری در اهمیت این موضوع دارد:  
هذا باب يتلقاه الناس مغسولا ساذجا من الصنعة. و ما أبعده الصواب عنه و أوقفه دونه.  
و ذلك أنهم يقولون: إن (إلى) تكون بمعنى مع. و يحتجون لذلك بقول الله سبحانه: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: أَى مع  
الله. و يقولون:

إن (فى) تكون بمعنى (على)، و يحتجون بقوله - عز اسمه -: وَ لَا صَلِّبِنَكُمْ فِى جُدُوعِ النَّحْلِ أَى عليها. و يقولون:  
تكون الباء بمعنى عن و على. ۳

برای روشن تر شدن این موضوع و اهمیت دقت در لطائف این حروف در ادامه به ذکر برخی امثله قرآنی می  
پردازیم.

در بحث از معانی حروف جر، نکته ای که در کنار توجه به معانی هر حرف حائز اهمیت است، تاثیر ترکیب  
این حروف و کنار هم قرار گرفتن آنها در معنای کلام است. به عنوان مثال توجه شما را به آیه شریفه: قُلْ مَنْ  
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ أَوْ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ، جلب می کنیم. در این  
آیه برای مفهوم هدایت از حرف جر على و برای ضلالت از حرف فى استفاده شده است. بیضاوی در تفسیر  
خویش در این باره می گوید:

و اختلاف الحرفين لأن الهادى كمن صعد منارا ينظر الأشياء و يتطلع عليها أو ركب جوادا يركضه حيث يشاء،  
و الضال كأنه منغمس فى ظلام مرتبك لا يرى شيئا أو محبوس فى مطمورة لا يستطيع أن يتفصى منها. ۴ دقت در  
آیه 60 سوره توبه نیز نکته ی زیبایی را به همراه دارد:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِى الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ  
ابن السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

در آیه شریفه برای موارد مصرف صدقات، چهار مورد آخر را با حرف جر فى و دسته اول را با حرف جر لام  
مطرح می کند. زرکشی در البرهان در مقام رمزگشائی این تفاوت می گوید:

۳۰ الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۳، ص: ۵۰۲

۳۱ الخصائص (ابن جنی)، ج ۲، ص: ۹۱

۳۲ أنوار التنزيل و أسرار التأويل (تفسیر بیضاوی)، ج ۴، ص: ۲۴۷

فعدل عن اللام إلى «في» ، إيدانا بأنهم أكثر استحقاقاً للتصدق عليهم ممن سبق ذكره باللام؛ لأن «في» للوعاء، فنبه باستعمالها على أنهم أحقّاء بأن يجعلوا مظنة لوضع الصدقات فيهم، كما يوضع الشيء في وعائه مستقرّاً فيه. و في تکریر حرف الظرف داخلا على «سبيل الله» دليل على ترجیحہ على الرقاب و الغارمین.<sup>۳</sup>

مثال دیگر مقایسه دو عبارت یمشون على الارض هونا و لا تمیش فی الارض مرحا است که در یکی على و در دیگری فی استعمال شده است. در این مورد نیز زرکشی می گوید:

و قال: كُلُّ مَنْ عَلِيْهَا فَاِنْ و لم يقل « [كل من] في الأرض»؛ لأن عند الفناء ليس [هناك] حال القرار و التمكين. و قال: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا و قال: وَ لَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرْحًا، و ما قال «على الأرض»؛ و ذلك لما وصف العباد بين أنهم لم يوطنوا أنفسهم في الدنيا؛ و إنما هم عليها مستوقرون. و لما أُرشده و نهاء عن فعل [التبختر]، قال: «و لا تمش فيها مرحا، بل امش عليها [هونا].»<sup>۴</sup>

آخرین مثالی که در این قسمت ذکر می شود، ذکر نکته ای از تفسیر نمونه در مورد بحثی از آیه شریفه 5 سوره ماعون است: الذین هم عن صلاتهم ساهون.

باید توجه داشت که نمی فرماید " در نمازشان سهو می کنند" چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می شود، بلکه می فرماید " از اصل نماز سهو می کنند" و کل آن را به دست فراموشی می سپرند.<sup>۳</sup>

و قال ابن عباس: الحمد لله الذي قال: «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» و لم يقل: «في صلاتهم».<sup>۳</sup>

این چند مثال مشتی از خروار بود که برای نشان دادن اهمیت موضوع بیان گردید.

<sup>۳۳</sup> البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص: ۱۵۵

<sup>۳۴</sup> البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص: ۱۵۵

<sup>۳۵</sup> تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۳۶۰

<sup>۳۶</sup> البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص: ۱۵۶.

### ۳. تعدد معانی حروف جر، نیابت حروف جر از یکدیگر؛ مبانی، چرایی، ادله مثبتین

در این قسمت لازم است به این تذکر مهم توجه شود که برای بررسی دقیق این موضوع و رسیدن به حاق مطلب، لازم است دو مقوله تعدد معانی حروف جر و بحث نیابت این حروف از یکدیگر هر دو بررسی شوند. در نظر ابتدائی به نظر می رسد که این دو مقوله یکی هستند؛ اما با نظر دقیق تر به نظر می رسد در عین اشتراکات فراوان این دو مقوله - به گونه ای که شاید تصور شود اگر تعدد معانی پذیرفته نشود، نیابت نیز پذیرفته نخواهد شد - تفاوت هایی اساسی داشته باشند؛ تفاوت هایی که شاید باعث شود در عین پذیرفتن بحث تعدد معانی این حروف، مجبور شویم با دیدی دیگر بحث نیابت را به گونه ای خاص تلقی به قبول نماییم. در ادامه به تفصیل به این بحث پرداخته خواهد شد.

به طور کلی در بحث حروف جر و افاده یک یا چند معنا توسط این حروف دو مذهب و مبنای کلی وجود دارد: مذهب اول مذهب بصریون است که معتقد اند هر حرفی دارای معنای مخصوص به خود است و لذا اگر در موضعی معنایی غیر از معنای اصلی خود را افاده کرد، از طریق تاویل و تضمین مسئله را حل کرده و حرف را در معنای اصلی خود باقی می دارند و بحث نیابت را نیز مختص به مواردی شذوذی می دانند. مذهب دوم مذهب کوفین است که معتقد اند منحصر کردن معنای حرف در تنها یک معنای حقیقی تعسف و تحکمی بی دلیل است؛ بلکه این حروف نیز کلمه هستند و همان گونه که دیگر اقسام کلمه یعنی اسم و فعل می توانند چند معنای حقیقی داشته باشند (معنی برخاسته از وضع به صورت مشترک لفظی)، این حروف نیز اینگونه اند.

قبل از پرداختن به ادله ی مثبتین و قائلین به این تعدد معانی، باید متذکر شد که این دلایل گاهی ناظر به مقام ثبوت و گاه ناظر به مقام اثبات هستند. برای بررسی منصفانه ی آراء، لازم است در بیانات منقول این دو مقام به خوبی از یکدیگر تفکیک داده شوند و رد یا قبول این ادله با توجه به مقام اثبات یا ثبوت باشد. در توضیح این دو مقام می گوئیم:

مقام ثبوت در این بحث به این معناست که اولاً آیا تعدد معانی حروف جر و نیابت این حروف از یکدیگر امکان دارد یا نه؟ ثانیاً در صورت امکان، محتمل و قریب است یا مستبعد؟ وثالثاً در صورت ممکن و محتمل و قریب بودن، داعی و انگیزه بر دست کشیدن از آن چیست؟ مقام اثبات یعنی اینکه ادله اثباتی بحث تعدد معانی و نیابت چیست؟ قهراً در این مقام یا باید دلیلی ایجابی بر اثبات آورد یا دلیلی سلبی بر بطلان یا استبعاد راه یا راههای دیگر تا قهراً این راه (تعدد معانی و نیابت) خود به خود ثابت شود. (بعد القول بامکان و احتمال).

پس از بررسی ثبوتی و اثباتی این دو، در صورتی می توان قائل به این تعدد معانی و نیابت شد که در هر دو مقام اثبات و ثبوت توانسته باشیم مطلب را تأیید کرده باشیم. در غیر اینصورت، حتی اگر امکان آن در مقام ثبوت،

ثابت شده باشد ولی ادله ی اثباتی، امکان ثبوتی را همراهی نکنند، قول به تعدد معانی و نیابت اثبات نشده و رد می شود. در نتیجه باید راه دیگری را برای حل مسائل این دو مقوله معرفی کرد که در دو مقام ثابت شود. نکته ی مهم دیگر که از اهمّ مسائل علمی است و در تمام علوم باید مورد بررسی و دقت واقع شود، بحث انواع دلائلی است که در بررسی یک نظر علمی باید بدان توجه کرد؛ به این بیان که قائل به یک نظریه علمی چه دلائلی برای قولش دارد و از چه طرّقی باید این دلایل را به دست آورد.

می توان گفت دلیل یک مذهب را از سه جهت باید جست: یکی از کلمات خودشان که در مقام استدلال بر مدّعیانشان، دلیلی آورده باشند. که در این صورت دلیل منصوص است. دوم از بیانات و کلمات دیگرشان که در در کتب و مقامات علمی دیگرشان بیان کرده اند و این صورت دلیل متصدّد است. سوم از اهداف و انگیزه ها و نحوه برخوردشان با مطلب و مدّعیانشان که احياناً مورد ارتکازشان است و در این صورت دلیل داعی مرتکز است. در موضوع مورد بحث نیز سعی شد که در هر سه مقام، دلائل قائلین استخراج شود. ابتدا به بیان و بررسی دلیل منصوص قائلین می پردازیم.

یکی از مفصل ترین بیانات که همراه با ذکر نکات ادبی و اصولی این بحث است، بیان عباس حسن در کتاب النحو الوافی است که در ذیل به تفصیل به آن می پردازیم. وی پس از بیان مذهب دوم که مذهب تعدد حروف جر است این گونه می گوید :

فما الداعی لإخراج الحرف من أمر یدخل فیه غیره، و لإبعاده عما یجری علی نظائره؟ إنه نظیرها؛ فإذا اشتهر معناه فی العرف، و شاعت دلالتہ؛ بحيث یفہمها السامع بغیر غموض، کان المعنی حقیقیًا لا مجازیًا، و کانتة الدلالة أصیلة لا علاقة لها بالمجاز، و لا بالتضمنین و لا بغیرهما، فالأساس الذی یعتمد علیه هذا المذهب فی الحکم علی معنی الحرف بالحقیقة هو شهرة هذا المعنی و شیوعه، بحيث یتبادر و یتضح سریرعا عند السامع؛ لأن هذه المبادرة علامة الحقیقة. فإذا کان المعنی من الشیوع، و الوضوح و سرعة الورد علی الخاطر - بالصورة التي ذکرناها، ففیم المجاز أو التضمنین أو غیرهما؟ إن المجاز أو التضمنین أو نحوهما یقبلان، بل یتحتمان حین لا یتندر المعنی إلى الذهن، و لا یسارع الذهن إلى التقاطه؛ بسبب عدم شیوعه شیوعا یجعله واضحا جلیئا، و بسبب عدم اشتهاره شهرة تکفی لکشف دلالتہ فی یسر و جلاء. أما إذا شاع و اشتهر و تکشف للذهن سریرعا فإن هذا یكون علامة الحقیقة - كما قلنا - فلا داعی للعدول عنها.

در این بحث اولین دلیل منصوص بیان شده است. آنچه را که عباس حسن بیان کرد، گوئی برهانی‌ئی در اثبات نیابت در حروف جر بود؛ یعنی آنچه از شیوع معنا و تبادر که علامه‌الوضع است ذکر شد معلولاتی بودند که آنها را دستاویز وجود علتی قرار داد که نیابت در حروف است.

در واقع دلیل منصوص در این بیان، همان بحث اصولی تبادر است که علامت حقیقت آن معنا و وضع آن لفظ برای آن معنای حقیقی در عرض معنای حقیقی دیگر آن لفظ می باشد.

دلیل دیگری که از حیثی می توان آن را منصوص و از حیثی داعی مرتکز نامید، از عبارت دیگر عباس حسن برداشت می شود:

أن قصر حرف الجر على معنى حقيقي واحد، تعسف و تحکم لا مسوّغ له، فما الحرف إلا كلمة، كسائر الكلمات الاسمية و الفعلية، و هذه الكلمات الاسمية و الفعلية تؤدي الواحدة منها عدة معانٍ حقيقية، لا مجازية.<sup>۸</sup>

در بین ابناء عرف زبانی، چه در مقام تلفّظ و چه در مقام دلالت معنوی، اصل عدم تعسف و سهولت ارتباط معنایی جاری است. لذا قول تعدّد معانی که عاری از تجوّز و تاویل است، اولی و اقرب به صواب است.

عباس حسن در ادامه تذکری نیز راجع به بحث حقیقت عرفیه دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست و آن را یکی از مؤیدات دلایل مذکور می داند:

و هناك سبب آخر يؤيد أصحاب المذهب الثاني هو أن الباحثين متفقون على أن المجاز إذا اشتهر معناه، و شاع بين الناطقين به، انتقل هذا المجاز إلى نوع جديد آخر يسمى: «الحقيقة العرفية» (و لها بحث مستفيض في مكانها بين أبواب البلاغة) و من أشهر أحكامها: أنها في أصلها مجاز قائم على ركنين: علاقة بين المشبه و المشبه به، و قرينة تمنع من إرادة المعنى الأصلي. فإذا اشتهر المجاز و شاع استعماله تناسى الناس أصله، و اختفى ركناه، و استغنى عنهما و عن اسمه، و دخل في عداد نوع جديد يخالفه، يسمى: «الحقيقة العرفية» فلو سلمنا أن حرف الجر لا يؤدي إلا معنى واحدا أصليا. و أن ما زاد عليه ليس بأصلي، لكان بعد اشتهاره و شيوعه في المعنى الجديد داخلا في الحقيقة العرفية و هي ليست بمجاز في صورتها الواقعة.<sup>۹</sup>

دلیلی دیگر نیز که هم به صورت متصید از برخی بیانات قائلین و هم به صورت منصوص از برخی دیگر می توان بیان کرد و یکی از دلایل و مستمکات اصلی قائلین به نیابت و تعدد معانی حروف جر است، بحث تعدی افعال و انواع آن بخصوص تعدی فعل به واسطه حرف جرّ است. لذا لازم است ابتدا به تعدی فعل و لزوم آن و

<sup>۸</sup> معنای حقیقی در این جا شامل حقیقت لغوی و حقیقت عرفی می شود.

<sup>۹</sup> النحو الوافی مع ربطه بالأساليب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص: ۵۰۱

انواع تعدی اشاره ای کنیم. تعدی در لغت به معنای تجاوز و در اصطلاح نحوی عبارت است از تجاوز فعل از فاعل به مفعول.

تعدیه در لغت مصدر عَدِّي يُعَدِّي میبشد که از عَدَا الأَمْر و عنه به معنای جاوزه و تَرَكَه (از آن گذشت و رهاش کرد) می باشد. البته ابن فارس عقیده دارد که به هر تجاوز و گذرئی، تعدی و عَدُو گفته نمی شود، بلکه گذر از امری که باید به آن بسنده کرد را تعدی می گویند. که در این صورت تعدی، مذموم است. بر فرض صحت این کلام، مخفی نیست که در بسیاری از استعمالات به همان معنای گذرکردن (بدون قید) به کار برده می شود، مخصوصاً در این مقام، معنا اصطلاحی تعدی، مناسب با همین معنا است.

به هر حال تعدیه گاهی مانند مجردش يك مفعولي استعمال می شود، مثل عَدَى الامرُ أی تجاوزه الي غیره که در این صورت با مجردش هم معنا می باشد و گاهی دو مفعولي مثل عَدَى الشَّيْءِ اليه أی أجازه و أنفذه اليه. و آنچه در این مقام مراد است همین استعمال دوم است یعنی متعدی کردن و گذراندن فعل به مفعولي. در بیان معنای اصطلاحی تعدیه نیز عبارات مختلفی وجود دارد. در یک تقسیم کلی می توان تعدیه را به عامه و خاصه تقسیم کرد. تعدیه خاصه همان است که در بیان معنای غالبی باب افعال بیان می شود. رضی الدین استرآبادی اینگونه این تعدیه را تبیین می کند:

تعدیه یعنی آنچه فاعل فعل لازم بوده مفعول معنای جعل (= قرار دادن) و فاعل اصل حدث قرار داده شود. پس معنای اذهبت زیداً، جعلت زیداً ذاهباً است (یعنی زید را رونده قرار دادم = فرستادم). زید (در این تفسیر از معنای تعدیه باب افعال) مفعول اول جعلی قرار گرفته که از همزه باب افعال استفاده شده است و فاعل ذهاب (رفتن) شده، همانطور که قبل از تعدیه چنین بوده است. ایشان در ادامه می فرماید: اگر فعل ثلاثی مجرد لازم باشد، بواسطه همزه باب افعال متعدی به یک مفعول می شود که آن مفعول، مفعول جعل و تصییر است؛ مثل اذهبته ... و اگر یک مفعولی باشد متعدی به دو مفعول می شود که اولی مفعول جعل و دومی مفعول اصل فعل قرار می گیرد. مثل أحفرت زیداً النهَرَ یعنی جعلته حافراً له (زید را حفر کننده رودخانه قرار دادم). مفعول اول مجعول و مفعول دوم محفور (کنده و حفر شده) است و رتبه مجعول مقدم است بر رتبه مفعول اصل فعل چون در آن معنای فاعلیت بوده (و فاعل مقدم است) و اگر فعل ثلاثی مجرد دو مفعولی بود بواسطه همزه باب افعال

<sup>۴۰</sup> تاج العروس، ج ۱۹، ص: ۶۶۰

<sup>۴۱</sup> ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

<sup>۴۲</sup> النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص: ۱۹۳

<sup>۴۳</sup> لسان العرب، ج ۱۵، ص: ۳۹



سه مفعولی می شود که مفعول اول برای معنای جعل و دوم و سوم برای اصل فعل است و این مورد فقط در دو فعل است: أعلم و أرى.

در مقابل تعدیه خاصه، تعدیه عامه قرار دارد که عبارت است از رساندن معنای عامل به مجرور مطابق معنای حرف که قدر مشترک میان همه حروف جر غیر زائد است.

فعل متعدی دارای تقسیمات مختلفی است که از یک حیث می توان آن را به سه قسم تقسیم کرد: فعل متعدی بنفسه یعنی بدون واسطه حروف جر که مفعول به خود را بدون واسطه حروف جر اخذ می کند. فعل متعدی به واسطه حروف جر که بنفسه و بدون واسطه توان اخذ مفعول را ندارد. فعلی که هم متعدی بنفسه و هم متعدی به واسطه حروف جر استعمال می شود. مانند ماده شکر که شکر تک و شکر لک هر دو دارای استعمال هستند. فعل متعدی در کتب قدمای علم نحو، با نام های مجاوز و واقع نیز آمده است به این دلیل که از فاعل تجاوز کرده و اثر آن بر مفعول نیز واقع می شود. فعل لازم نیز فعلی است که مفعولی را نصب نمی دهد و اثر معنوی آن از فاعل به مفعولی واقع نمی شود. البته شایان توجه است که عدّه ی زیادی از نحوین فعل لازم را دو قسم می دانند و افعال متعدی به واسطه حروف جر را نیز در زمره ی اقسام فعل لازم می شمردند. ریشه بحث نیابت در حروف جر را باید در فعل متعدی به واسطه حروف جر جستجو کرد. عرب در تعدی این افعال به وسیله حرف جر دارای قیاس و ضابطه ای است که از لغت یعنی از استقرار کلام عرب حجت حاصل شده است. در نتیجه در تعدی افعال به واسطه ی حروف این قیاس را رعایت کرده و تنها استعمال فعل با حرف مخصوص به خود در لغت را قیاس می داند. اما از دیگر سو نحوین دیده اند که افعال زیادی وجود دارد که در استعمالات عرب حجت، مفعول با واسطه ی خود را به وسیله حرفی که قیاسی نیست اخذ کرده است. سپس نتیجه گرفته اند که چون این استعمال از عرب حجت رسیده و فصیح و صحیح است؛ همچنین چون لغت تعدی این فعل با این حرف را اثبات نکرده است، باید این حرف در معنای حرف مخصوص به آن فعل به کار رفته باشد که در لغت با آن حرف متعدی می شود. (البته این قول قائلین به نیابت است. اما گفته شد که بصریون در مواردی که چاره ای ندارند بیشتر از تاویل و تضمین کمک می گیرند و در مواردی شذوذی زیر بر نیابت می روند.) در زیر شواهدی را از کتب نحوی بر مطلب گفته شده ذکر می کنیم.

<sup>۴۴</sup> شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص: ۸۶

<sup>۴۵</sup> عبد اللطیف محمد خطیب، حاشیه بر معنی اللیب، ج ۲ ص ۱۲۲؛ حاشیه الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیه ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص:

ابن جنی در کتاب سر صناعه الاعراب خویش چنین می نویسد :

و من الأفعال أفعال ضعفت عن تجاوز الفاعل إلى المفعول، فاحتاجت إلى أشياء تستعين بها على تناولها، و الوصول إليها، و ذلك نحو: عجبت و مررت و ذهبت، لضعف هذه الأفعال في العرف و الاستعمال عن إفضائها إلى هذه الأسماء. فلما قصرت هذه الأفعال عن الوصول إلى هذه الأسماء، ردت بحروف الإضافة، فجعلت موصلة لها إليها، فقالوا: عجبت من زيد، و نظرت إلى عمرو، و خصّ كلّ قبيل من هذه الأفعال بقبيل من هذه الحروف.

این سخن در مورد اختصاص افعال به حروف جر اختصاصی ویژه ی خود بود. مثال هایی را نیز برای روشن تر شدن بحث از کتب قائلین ذکر می کنیم. مالمی در رصف المبانی هنگام بحث از معانی حرف فی می گوید: هذه (الظرفية) حقيقه امرها، ثم تجيء بمعنا حروف اخر. فمن ذلك مجيئها بمعنى الی. قال تعالى: "فزدوا ايديهم في افواهم"؛ أي الی افواهم لأنّ ردّ يتعدى ب(الی). مغنی اللبيب نیز آکنده از مواردی است که به دلیل فوق الذکر یعنی اختصاص افعال به حروف جر، حرفی را به معنای حرفی دیگر دانسته است و اصولاً ریشه بحث تعدد معانی حروف، همین است. به عنوان مثال معانی مصاحبت(به معنای مع بودن حرف باء)، معنای ظرفیت(به معنای مع بودن حرف باء)، مجاوزه(به معنای عن بودن حرف باء) همه ریشه در این مطلب دارد. خود ابن هشام نیز مکتب کوفی را اقل تعسفاً می نامد:

و إما على شذوذ إنابة كلمة عن أخرى، و هذا الأخير هو محمل الباب كله عند [أكثر] الكوفيين و بعض المتأخرين، و لا يجعلون ذلك شاذ و مذهبهم أقلّ تعسفاً.

در این قسمت دلیل دیگر قائلین به نیابت مطرح شد که عبارت است از پابندی به سماع و لغت در استعمال و تعدی افعال به حروف جر مخصوص به خود. اما آنچه اهمیت دارد شکافتن این گزاره ی دانشی است و بیان اینکه اگر مطلوب نحویون در این قسمت از طریقی دیگر غیر از قول به نیابت و تاویل و تضمین نیز حاصل شد آیا طبق مبانی خویش مجبور به پذیرش آن خواهند بود یا خیر؟

حال باید این بیانات و ادله، پس از مقام شناسی (ثبوت یا اثبات) بررسی شده و صحت و سقم آنها مشخص شود.

<sup>۴۶</sup> سر صناعة الإعراب، ج ۱، ص: ۱۳۵

<sup>۴۷</sup> مغنی اللبيب، ج ۱، ص: ۱۱۲

<sup>۴۸</sup> و لعمری پاسخ به این سؤال و نحوه ی شکافتی که بیان شد از راه های مهم در پی بردن به حقیقت ادبیات عرب است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

#### ۴. نقد و بررسی ادله قائلین به نیابت و تعدد معانی حروف جر

در یک بیان کلی می توان گفت برخی از بیانات نحوین در این بحث مانند این عبارت عباس حسن: "فما الداعی لإخراج الحرف من أمر یدخل فیه غیره، و لإبعاده عما یجری علی نظائره؟ إنه نظیرها" ناظر به مقام ثبوت و دیگر بیاناتش غالباً ناظر به مقام اثبات است.

در مقام ثبوت می کوشد با معقول جلوه دادن بحث دخول چند حرف در یک معنا و ارتباط دادن اصل این اتفاق با فهم کلی عرف در مقولات مشابه، این تعدد معنایی را ممکن جلوه دهد و بگوید که داعی برای عمل به خلاف این قول وجود ندارد. چنین به نظر می رسد که در مقام ثبوت و در بخش بررسی احتمال و امکان این تعدد معانی، محذوری ادبی یا عقلی بر این تعدد معانی وجود نداشته باشد.

اما اینکه آیا وقوع این امر محتمل، قریب نیز هست یا بعید است به این تفصیل است:

القرب والبعد قد یقاسان فی نفسهما و قد یقاسان بالنسبة إلی الغیر؛ اگر مقصود از قرب در این بحث، قرب فی نفسه باشد به نظر قریب می رسد؛ زیرا نظیر دارد، چون نیابت از شؤون لفظ و کلمه است نه شؤون لفظ دارای معنای مستقل، یعنی آنچه که در ادبیات عرب در آن نیابت اثبات شده و بحثی در آن نیست و عبارت است از فعل و اسم، حیثیت لفظ بودنشان لحاظ شده است نه لفظ دارای معنای مستقل بودنشان. فالحرف شریک الاسم والفعل فی اللفظیة والكلمیة فکما وقعت النیابة فیهما ولو مجازاً لا غرو أن تقع فیه ولو مجازاً. وإلیه أشار عباس حسن بقوله: ....لإبعاده عما یجری علی نظائره؟ إنه نظیرها. اما اگر مقصود قرب و بعد بالقیاس إلی الغیر باشد یعنی با توجه به راه یا راههای دیگر مثل تضمین یا راه های دیگر، بعید به نظر می رسد. وجه این بعد نیز همانا وجوه قوت راه های دیگر و عاری بودنشان از ضعف های تعدد معنا و نیابت است.

اما این بحث عباس حسن که در صورت بعید نبودن و امکان، داعی بر عدول از قول به نیابت چیست: فما الداعی لإخراج الحرف من أمر یدخل فیه غیره؛ پاسخش این است که داعی این است که راه دیگر اولاً انطباق و اوفق به ذوق صحیح سلیم است ثانیاً اقلّ تصرفاً است کما سیتحقّق.

در مقام اثبات نیز می توان مجموعه ی دلایل اثباتی مطرح شده را (چه در بیان عباس حسن و چه در بیانات دیگر نحوین) به دو دسته ی کلی دلایل اِنّی و دلایل لَمّی تقسیم کرد.

دلیل اِنّی، همان فهم و تبادل معنای حرفی دیگر از یک حرف جرّ است که عباس حسن اینگونه آن را بیان کرد

:

---

<sup>۴۹</sup> سعی شد در بحث بررسی ادله کاملاً منصفانه نقد شود و پس از محتمل و وجیه جلوه دادن نیابت در مقام ثبوت، قرب و بعد آن و سپس اشکالات اثباتی بیان شود، لأنّ عدم قبول القول شیء و الانصاف العلمی شیء آخر و هو المطلوب فی سلوک العلمی.

فالأساس الذي يعتمد عليه هذا المذهب في الحكم على معنى الحرف بالحقيقة هو شهرة هذا المعنى و شيوخه، بحيث يتبادر و يتضح سريعاً عند السامع؛ لأن هذه المبادرة علامة الحقيقة.

و دیگری دلیل لَمْی است که همان بحث تعدی افعال به حروف جرّ مختص به خود و ناسازگاری عامل با یک حرف جر در استعمالات منجر به نیابت می باشد. اما هر دو دلیل مطرح شده در این مقام، علیل و مردود هستند. چون اولاً این فهم و تبادری که قائلین ادعا می کنند، فهم اصیل بدون قرینه یا پیش فرض ذهنی و بدون توجه به دواعی استعمال و معنای حاقی لفظ در مقام وضع نیست. مثلاً وقتی گفته می شود در شرب به یا صلّب فیه باء به معنای من و فی به معنای علی است زیرا چنین از کلام فهمیده می شود و اینگونه به ذهن تبادر دارد، این فهم مستند به حاقّ لفظ نیست بلکه مجاورتش با فعلی که با آن حروف متعدی نمی شود این فهم را تولید کرده است لذا لا عبرة به ولا حجیة فیه. ثانیاً حلّ تعارض عامل با حرف و ناسازگاری آن دو و مخالفت این استعمال با استعمال قیاسی وارد در لغت و سماع، منحصر به قول به نیابت نیست بل هناك طریق أو طرق تساویه أو تفضل علیه و سنوضحه انشاءالله الحکیم.

لازم است پس از این بیان کلی، با تفصیل بیشتری این دلایل و لوازم پابندی به آنان تحلیل شود. لذا باید به این چند نکته نیز توجه کرد: اگر قائل به نیابت شدیم و این باب باز شد، دیگر در استفاده از آن و تطبیق بر موارد میان متون فصیح مختلف شامل قرآن (اعجاز) و سائر کلام حجت عربی نمی توان فرقی قائل شد. لذا به عنوان مثال در آیه شریفه لاصلبنکم فی جذوع النخل، فی به معنای علی بوده و معنای آیه لاصلبنکم علی جذوع النخل می باشد. پس از قبول نیابت باید این سخن نیز پاسخ داده شود که حکمت این نیابت چیست و آیا لزوماً حکمتی دارد یا نه؟ شاید بشود گفته که عرب عاشق تکثیر الفاظ بوده و همین تفنن در کلام برایش موضوعیت داشته و اثر بخش می باشد. (اثر گذاری در مقوله تاثیر و نحوه بیان کلام نه در مقوله معنا؛ چه اولیه و چه ثانویه)

سوال بعدی این است که آیا حکمت بیان شده، در قرآن کریم نیز قابل بیان و تطبیق هست یا خیر و اگر نیست چه دلیلی می شود بیان کرد و در فرض صحت آن ادله، آیا بحث نیابت به قوت خود باقی می ماند یا خیر؟ آیا ریشه این بحث که لغت و استعمال عرب است قابل تحلیل و موشکافی دقیق تر و در نتیجه به افقی بالاتر در کلام نظر کردن نیست و نمی توان میان عدم نیابت و بحث استعمال و لغت توافق بر قرار کرد؟ در این صورت تکلیف نیابت چه می شود؟ در پاسخ باید گفت که ظاهراً، آنگونه که از کلام ادبا و علمای علوم قرآنی برداشت می شود، چاره ای از پذیرش تفاوتها ی خاص قرآن با دیگر کلام های فصیح نیست. اگر چه سائر کلام ها نیز صادره از

<sup>۵۰</sup> النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص: ۴۹۹

<sup>۵۱</sup> البته با توجه به انواع نیابت و بحث مفصلی که تحت عنوان تکمله عرضه خواهد شد.

عرب حجت هستند و اگرچه قرآن نیز برخاسته از همان زبان عصر نزول است، اما ساختارهایی در قرآن وجود دارد (چه در مقام الفاظ مفرد و چه در مقام تراکیب) که عرب آن روزگار نیز از آوردن مثل آن عاجز بود؛ اگرچه کلام خالق را می فهمید. در مطالب قبلی به نقل از سیوطی و علامه معرفت در بیان وجوه اعجاز قرآن گذشت که تمام اجزای آن دارای استحکامی شدید و لایتبدل است. به گونه ای که نمی توان در آن حرفی را جایگزین حرفی دیگر نمود. از میان ادبا نیز تنها به نقل کلام صاحب معانی النحو اکتفاء می کنیم: و قد يتسع المتكلم في كلامه العادي غير المتعمّل او المقصود، فيوقع الحروف بعضها موقع بعض من دون قصد الی معنی معین او اختلاف ما؛ فنحن نقول في الدارجة: رحل له و رحل عليه و هو محض اداء معنی عام، لا يقصد المتكلم فرقا بين له و عليه. فالتكلم غير المتعمّل يتكلم غالباً بأقرب شيء إلى لسانه، ممّا يؤدّي المعنی. و هكذا شأن المتكلمين العرب الاوائل، فإن المتكلم غير المتعمّل قد يوقع حرفاً موقع حرف آخر في معنی ما، فيقول مثلاً مررت به أو مررت عليه، من دون نظر إلى فرق معین بين التعبيرين. و من هنا نرى استعمال الحروف لأكثر من معنی و أداء المعنی الواحد بأكثر من حرف. غير أن هناك بض اختلاف في الكلام الذي يتعمّله صاحبه و يتفتن فيه؛ فإنه في الكلام الفني قد يختار المتكلم حرفاً على حرف، أو لفظاً على لفظ، لاداء معنی معین و ربما لم يستعمل الحرفين في معنی واحد كما يستعمله المتحدثون في امورهم اليومية. أو قد يكون المعنی الذي يستعمله في حرف، مختلفاً عن مشابهه الذي يستعمله في حرف آخر؛ فالظرفيه التي يستعملها بالباء تختلف عن الظرفيه التي يستعملها بفي. و هذا الاستعمال الفني هو الذي يدفع اللغه إلى امام فيجعلها اكثر دقه و تخصصاً و غناء و نماء، لا الاستعمال العامي الساذج غير المنخصص و لا الدقيق.

از کلام فنی صاحب معانی چند نکته مهم برداشت می شود: ایشان اصل استعمال حرفی در معنای حرفی را پذیرفته است اما آن را در کلامی می داند که متکلم غیر متعمّل در انتخاب الفاظ متّه به خشخاش نگذاشته و اقرب الفاظ را برای رساندن معنای موجود در ذهنش برگزیده است. شایان ذکر است که مراد از کلام غیر فنی، کلام غیر فصیح نیست، بلکه اصلاً بحث در حوزه ی کلام فصیح عرب حجت است. بلکه مراد از آن کلامی است که متکلم در انتخاب و چینش الفاظ دارای دقتهای ویژه ی متناسب با افاده تمام المعنی نیست و یا تنها در صدد افاده معانی در مقام کلیت و معنای اولیه بدون توجه به جزئیات است؛ جزئیاتی که در لطافت بخشیدن به کلام و تتمیم همه اجزای منتقله نقش ایفا می کنند. اما در کلامی فنی و متعمّل چون قرآن، متکلم در مقام انتخاب حروف هم دقت تام به خرج داده و از میان حروفی که گاهی در جای یکدیگر استفاده می شوند، آن را بر می گزیند که در افاده تمام اجزای معانی موجود در ذهنش کارآیی تام داشته باشد؛ و این نکته که عبارت بود از افاده تمام اجزای معنای

موجود در ذهن نکته ای بود عزیز که باید قدر دانسته شود. ای بسا ظرفیت بیان شده با حرف فی، نتواند کار ظرفیت بیان شده با حرف باء را در افاده تام معنایی ایفا کند که در ادامه مثال های قرآنی فراوانی برای این مطلب ذکر خواهد شد. علم لغت علمی است که استفاده از آن و مراجعه به کتب این علم نیز خود نیاز به علم و آگاهی دارد و باید با دقت و تخصص در آن نگریست نه با همین دید ساده ی اولیه. در بحث نیابت اقتضای دید بسیط و ابتدائی این است که تا دیدیم فعلی با حرف جری به کار رفته و استعمال آن با دیگر حروف گزارش نشده است و در استعمالی با حرفی<sup>۲</sup> دیگر به کار رفته، قائل به نیابت شده و آن حرف را به معنای حرف اختصاصی آن فعل بدانیم. در پایان در تحلیل کلام معانی النحو می گوئیم؛ اصل این است که حروف جر، برخی از برخی دیگر نادب نشوند و مهما ممکن بر معنای اصلی خویش باقی بمانند. (این اصل ریشه اش همان أصالة عدم التجوز است که با قسم دوم نیابت همخوان است که این قسم دوم در ادامه روشن می شود.) پس اگر این امر ممکن نبود، در حد ضرورت و در کلامی غیر متعمل و حداقل در غیر از قرآن و الفاظ صادره از معصومین، به صورت موجهه جزئیه نیابت را می پذیریم. خلافت و نیابتی که ناشی از تداخلی است که می تواند بین معانی کلی مانند الصاق و ظرفیت پدید آید. در پایان کلام رضی را نقل می کنیم که می گوید :

و اعلم أنه إذا أمكن في كل حرف يتوهم خروجه عن أصله و كونه بمعنى كلمة أخرى، أو زیادته: أن یبقی علی أصل معناه الموضوع هو له، و یضمّن فعله المعدی به معنی من المعانی یستقیم به الكلام، فهو الأولى، بل الواجب؛ فلا نقول ان «علی» بمعنی «من» في قوله تعالى تعالى: «إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ»، بل یضمّن «كألوا» معنی تحكموا في الاکتیال و تسلطوا.

حال که بحث به اینجا کشید لازم است اشاره به مبنای بصریون نیز بشود که اولاً قائل به نیابت نبودند و با تاویل و تضمین موارد را حل می کردند و به صورت شدوذی نیابت را قبول می کردند که در کلام رضی نیز اشاره به تضمین شده بود و باقی ماندن حرف در معنای خود. البته باید دقت شود که کلام معانی النحو همان کلام بصریون نبود و تفاوت این دو کلام واضح است.

از بیان صاحب معانی و در جواب به پرسش دوم، علاوه بر حکمت مذکور می توان گفت که حکمت این نیابت که می توان آن را عدم الحکمه نامید، غیر فنی بودن کلام و نزدیکی دو معنا در یک معنای جامع و اقرب بودن یکی به ذهن متکلم می باشد. پس از بیان نظر معانی النحو که نزدیک به نظر مختار نگارنده است و پس از

<sup>۵۳</sup> دقت شود که بین گزارش نشدن و مسموع نبودن با استعمال نشدن و غلط بودن تفاوت است (یعنی لغت مساوی با سماع نیست) و عدم توجه به این نکته ی عزیز، ریشه ی بسیاری از مغالطات زبانی است که در پایان به آنها خواهیم پرداخت.

<sup>۵۴</sup> شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص: ۳۲۹

کشیده شده بحث به کلام فنی و انتقال تمام المعنی و لطافت های معنوی شایسته است که به بیان مثالهای این قسمت بپردازیم. فعل مضاعف ردّ در لغت با حرف "فی" متعدی نمی شود بلکه با الی متعدی می شود. لذا در بیان آیه ۹ سوره ابراهیم، فی را به معنای الی گرفته اند. اما نحوین و مفسرینی چند این تعبیر را برنرفته و فی را به معنای خودش یعنی ظرفیت می دانند.

رضی چنین بیانی دارد:

و قیل: هی بمعنی «إلی» فی قوله تعالی: «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»، و الأولى أن نقول هی بمعناها و المراد التمكن.

مثال دیگر آیه شریفه ۷۱ سوره طه است که در آن فی را به معنای علی دانسته اند. اما بسیاری از مفسرین و نحوین فی را به معنای خود می دانند که در صورتی که آن را به معنای علی بدانیم قسمتی از اجزای معنای تام کلام از دست می رود. رضی، جامی و سید علی خان و دیگران از نحوین و مفسرین مانند ابن عاشور فی را به معنای خودش می دانند. بیان رضی:

و الأولى أنها بمعناها، لتمکن المصلوب من الجذع تمکن المظروف في الظرف.

مثال های بی شمار تضمین نزد قائلین به آن نیز همه برخاسته از ذوق و فهمی است که درک می کند چنانچه حرفی بدون توجه به یکسری لطائف معنایی نایب از حرفی دیگر شود، ظرافت ها و لطافت های کلام از دست می رود. مجال برای پرداختن به مثال های بی شمار تضمین نیست و تنها یک مورد ذکر می شود. در آیه ۱۴ سوره صف و در عبارت من انصاری الی الله، حرف جر الی را به معنای مع دانسته اند. اما قائلین به تضمین که این نیابت را برنرفته اند، فعل نصر را متضمن معنای اضافه یا سلوک یا توجه دانسته اند. دمامینی در این مورد می گوید:

و التحقيق أنها فی هذا الوجه أيضا بمعنی الانتهاء، أي: من يضيف نصرته إلی نصرته الله.

مثال دیگر بحث تعدیه افعالی مانند سمع و احب به حروف لام و الی است که در مواردی قائلین به نیابت این حروف را به معنای یکدیگر گرفته اند. جالب آنکه خود عباس حسن که از قائلین به نیابت حروف جر از یکدیگر است، در مورد تفات های لطیف معنایی این دو استعمال با یکدیگر می گوید:

<sup>۵۵</sup> شرح الرضی علی الکافی، ج ۴، ص: ۲۷۹

<sup>۵۶</sup> تذکر مهمی که دفع دخلی مقدر بر این نوشتار است اینکه به بحث تضمین و مبانی آن و ارتباطش با بحث خویش اشاره ای نکردم. شاید کسی تعدد معانی و نیابت را رد کند اما با ملاحظاتی تضمین را با تحلیل و تعریفی خاص بپذیرد که در پایان اشاره ای به این امر می شود.

<sup>۵۷</sup> شرح الدمامینی علی مغنی اللیب، ج ۱، ص: ۲۹۱

و من هنا يتبين الفرق الدقيق بين: «إلى» التي تفيد التبيين، و «اللام» التي تفيده أيضا. و يتركز في أن ما بعد «إلى» التبيينية «فاعل» في المعنى لا في اللفظ؛ و ما قبلها مفعول به في المعنى كذلك. أما «اللام التبيينية» فبعكسها؛ فما بعدها مفعول به معنوي لا لفظي؛ و ما قبلها فاعل معنوي كذلك، فإذا قلت: الوالد أحب إلى ابنه. كان الابن هو المحب، و الوالد هو المحبوب، أي: أن الابن هو فاعل الحب معني، و الوالد هو الذي وقع عليه المحب؛ فهو بمنزلة المفعول به معني. أما إذا قلت: الوالد أحب لابنه، فإن المعنى ينعكس؛ فيصير الابن هو المحبوب؛ فهو بمنزلة المفعول به معني، و الأب هو المحبوب، فهو بمنزلة الفاعل معني. و قد سبق القول بأن مثل هذا الأسلوب دقيق يتطلب يقظة في استعماله و فهمه.

### تكملة

شایان بسی توجه است که نیابت دارای اقسامی است و شناخت این انواع در تحلیل نهایی این بحث و ریشه یابی برخی بیانات فوق الذکر ضروری است. می توان نیابت را به دو قسم تقسیم کرد:

یکی نیابتی که به حدّ حقیقت رسیده و آن معنا بالوضع التعینّی از معانی حقیقی فلان حرف شده و إليه أشار عباس حسن بقوله:

فإذا اشتهر معناه في العرف، و شاعت دلالتة؛ بحيث يفهما السامع بغير غموض، كان المعنى حقيقياً لا مجازياً، و كاتنة الدلالة أصيلة لا علاقة لها بالمجاز، و لا بالتضمنين و لا بغيرهما، فالأساس الذي يعتمد عليه هذا المذهب في الحكم على معنى الحرف بالحقيقة هو شهرة هذا المعنى و شيوخه، بحيث يتبادر و يتضح سريعاً عند السامع؛ لأن هذه المبادرة علامة الحقيقة. فإذا كان المعنى من الشيوخ، و الوضوح و سرعة الورد على الخاطر - بالصورة التي ذكرناها، فقيم المجاز أو التضمنين أو غيرهما؟ إن المجاز أو التضمنين أو نحوهما يقبلان، بل يتحتمان حين لا يبتدر المعنى إلى الذهن، و لا يسارع الذهن إلى التقاطه؛ بسبب عدم شيوخه شيوخاً واضحاً جلياً، و بسبب عدم اشتهاره شهرة تكفي لكشف دلالتة في يسر و جلاء. أما إذا شاع و اشتهر و تكشف للذهن سريعاً فإن هذا يكون علامة الحقيقة - كما قلنا - فلا داعي للعدول عنها.

در این نیابت است که می توان گفت فرقی میان کلام فصیح و غیر آن نیست و در صورت قبول این نیابت باید بین قرآن و سایر کلام عرب تفاوتی نگذاریم؛ با تفصیلی که در قسمت قبلی بیان شد.



اما نوع دیگری از نیابت، از فروع بحث مجاز است و نیابتی است حاصل از تجویزی در کلام که همان مجاز در حرف است علی حدّ ما قاله البیانیون فی بحث الاستعارة التبعیة. در این صورت به درستی می توان بین کلام فصیح و غیر فصیح بلکه افصح و ابلغ و غیر آن فرق گذاشت؛ به این صورت که شخص فصیح بلیغ نکته ای را در ذهن در نظر گرفته و حرف را مجازاً در غیر ما وضع له استعمال می کند. اما چه بسا شخص غیر بلیغ نکته ای در ذهنش نباشد و در تکلمی غیر فنی (علی حدّ ما بیّنناه من کلام صاحب معانی النحو) به یک جایگزینی تقریبی دست بیازد.

استعاره تبعیه استعاره ای است که در آن لفظ مستعار، اسم جنس نباشد. تفتازانی در کتاب مطوّل اینگونه تعریف می کند:

الاستعارة (باعتبار اللفظ المستعار قسماً لانه) ای اللفظ المستعار (ان كان اسم جنس) و هو ما دل علی نفس الذات الصالحة لان تصدق علی كثيرین من غیر اعتبار وصف من الاوصاف (فاصلية) ای فالاستعارة اصلية (كاسد) اذا استعير (للرجل الشجاع و قتل) اذا استعير (للضرب الشديد) الاول اسم عين و الثاني اسم معنی و كذا ما يكون متأولاً باسم جنس كالعلم فی نحو رأيت اليوم حاتماً (و الا فتبعية) ای و ان لم يكن اللفظ المستعار اسم جنس فالاستعارة تبعية (كالفعل و ما يشتق منه) من اسم الفاعل و المفعول و الصفة المشبهة و افعال التفضيل و اسم الزمان و المكان و الآلة (و الحرف).

در تشریح این بیان و ارتباطش با بحث خویش می گوئیم:

حرف نیز از انواع سه گانه لفظ و مجاز و نیابت در آن مانند دو قسم دیگر از حیث لفظ بودن متصور و ممکن است. حال اگر قرار باشد در حرفی مجاز به قرینه مشابهه یعنی استعاره رخ دهد، این اتفاق می افتد که متکلم معنای حرفی کلی یک حرف را به معنای حرفی کلی حرف دیگری تشبیه کرده و پس از حذف مشبّه، مشبّه به را در کلام ذکر می کند. البته در بحث استعاره در حرف که از اقسام استعاره تبعیه است و در کتب بلاغی مبسوط بحث می شود، در اینکه واقعاً تشبیه در چیست و آیا در متعلق نحوی این حروف مثل فعل یا شبه فعل رخ می دهد یا در معنای عام حرفی آن.

نظر سکاکی در مفتاح و به تبع آن تفتازانی در مطوّل همان تشبیه در معنای حرفی عام است و نگارنده نیز معتقد است نظر اول اصلاً در بحث استعاره در حروف قابل طرح شدن نیست فضلاً عن الاثبات و التأيید. اگر قرار است مقوله ای به نام استعاره در حرف حقیقت زبانی داشته باشد، باید اینگونه باشد که معنای عام حرفی مثلاً

استعلائی که توسط "علی" افاده می شود به معنای ظرفیتی که "فی" افاده می کند تشبیه شود و سپس مفید معنای استعلاء حذف و مفید معنای ظرفیت که مشبه به است باقی بماند و از این طریق استعاره بودن و تبعیه بودن هر دو توضیح داده شد.

سکاکی چنین می گوید :

و أعني بمتعلقات معاني الحروف ما يعبر عنها عند تفسيرها، مثل قولنا: من: معناها ابتداء الغاية، و إلى: معناها انتهاء الغاية، و كي: معناها الغرض. فابتداء الغاية و انتهاء الغاية و الغرض ليست معانيها، إذ لو كانت هي معانيها، و الابتداء و الانتهاء و الغرض: أسماء؛ لكانت هي أيضاً أسماء؛ لأن الكلمة إذا سميت اسماً سميت لمعنى الاسمى لها، و إنما هي متعلقات معانيها، أي إذا أفادت هذه الحروف معان، رجعت إلى هذه بنوع استلزام.

تفتازانی نیز در مطوّل نظر اول را رد کرده و همین قول را بر می گزیند:

فقول المصنف في تمثيل متعلق معنى الحرف (كالمجرور في زيد في نعمة) غير صحيح.

اما پاسخ به این سؤال که با طرح و قبول استعاره تبعیه، ارتباطش با بحث تعدد معانی حروف جر چیست این است که حتی با قبول این استعاره و تجوّز نیز، بحث تعدد معانی مردود است. زیرا در مجاز نیز معنای مشبه به معنای مشبه به تشبیه و از طریق معنای مشبه به افاده شد. مثلاً در عبارت رأيت اسداً يرمى، اسد مفید معنای رجل شجاع است؛ اما هرگز معنای حیوان مفترس بودن خود را از دست نداده است. بلکه در عین موجودیت آن معنا، به دلیل وجود قرین مانعه، می فهمیم که متکلم در مقام تشبیه، رجل شجاع را به حیوان مفترس تشبیه و شجاع بودن رجل را از رهگذر لفظ اسد که به معنای حیوان مفترس است بیان نمود. در واقع معنای حاقی و ظاهر لفظ این است که شیری را دیدم که تیزاندازی می کرد؛ اما به دلیل وجود قرینه ی مانعه در مرحله ی پس از دلالت لفظی، مخاطب متوجه می شود که مراد از شیر، رجل شجاع است. اساساً مجاز و تشبیه و اراده ی معنای مجازی، پس از حصول مرحله ی دلالت منطوق و ذات لفظ است و در عرض هم نیستند.

در آیه شریفه لأُضَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ نیز اگر قرار باشد از طریق مجاز توجیه شود، اینگونه می گوئیم که معنای استعلاء افاده شونده توسط "علی" به معنای ظرفیت افاده شونده توسط "فی" تشبیه و این استعلاء به وجه شبه شدت تمکن و بسته شدن شدید به درخت، توسط حرف فی افاده شده است. در این آیه نیز هر مخاطبی از

<sup>۶۰</sup> البته شاید بتوان قید تبعیه بودن را نیز از استعاره در حروف زدود که مجالی دیگر می طلبد.

<sup>۶۱</sup> مفتاح العلوم، ص: ۴۹۰

<sup>۶۲</sup> کتاب المطول و بهامشه حاشیة السيد مير شريف، ص: ۳۷۴

حرف فی معنای ظرفیت می فهمد و فی به معنای علی نیست؛ اما توجه به ویژگی مقام استعمال و وجود رایحه ی تجوّز که استحاله فرو رفتن در تنه نخل است، مخاطب را متوجه یک معنای استعلاء به قید شدت بسته شدن به درخت می کند و حرف "فی" در این مورد، در مقام معنای حاقی و آنچه به حرف "فی" بماهو "فی" مربوط می شود، نه در اثر قرار گرفتن در کنار کلماتی دیگر، هیچ معنایی جز ظرفیت را افاده نمی کند و تعدد معنای حروف جر از این منظر نیز مردود است.

پس نتیجه این که ردّ تعدد معانی حروف جر، نیابت به معنای اول را در کلام متعمّل، فنی و بلیغ رد می کند. نیابت به معنای دوم که در علم بیان مطرح می شود پذیرفتنی است و با بحث وحدت معنایی حروف جر نیز در کلام بلیغ قابل اجتماع است و منافاتی ندارد.

### ۵. تحلیل مباحث یاد شده و سخن پایانی

تا اینجا مبانی مختلف موجود در بحث بیان شد. دلایل قائلین به نیابت و تعدّد معانی حروف جرّ ارائه و در دو مقام ثبوت و اثبات تحلیل و موشکافی شدند. برای پرهیز از مغالطات محتمل در بحث نیز مواردی از قبیل تشریح دقیق مقام بحث که عبارت است از بازشناسی دقیق معنای وضعی حروف جرّ که برخاسته از حاقّ آن الفاظ است، بررسی انواع نیابت و پی جویی استدلالات و دلایل منصوص و متصید و داعی مرتکز، بیان ارتباط وحدت معنایی حروف جر با بحث استعاره تبعیّه و مواردی دیگر صورت گرفت.

سپس بیان شد که دلایل مطرح شده در هر دو مقام ثبوت و اثبات علیل بوده و باید دنبال چاره ای دیگر بود. از بحث و مثالهای یاد شده به صورت ابتدائی این حدس حاصل می شود که ظاهراً باید طوری و رای طور نیابت را در تحلیل و بیان معانی حروف جر مخصوصاً در تحلیل حروف جر در قرآن کریم جست تا اینچنین لایه های معنایی، اجزای غیر عمده ی معنای کلام و لطافت های معنایی از دست نرود.

راه حلی را که نگارنده این سطور ارائه می دهد به شرح زیر است :

متون عربی حجّت دارای سطوح مختلفی است؛ از سطح اعجاز گرفته و سطح عصمت تا کلام اعراب حجت. در این بین در مورد قرآن و کلام معصومین که صدور الفاظ از ایشان قطعی است، تمامی حروف جر در معنای اصلی خود به کار رفته اند و نیابت حروف جر در این متون باطل است. ولی در سائر کلام عرب، البته در کلام غیر متعمّل (آنگونه که در مباحث قبلی به تفصیل گذشت) که اقرب موارد حرفی برای افاده معنا به ذهن متبادر می شود، به صورت موجه جزئیّه این نیابت قابل پذیرش است، البته با این تحلیل که این جایگزینی نیز به غیر از طریق التفات و تنها اتساعی است برخاسته از قرابت افق معنایی برخی حروف با یکدیگر. حال باید توضیح داد که اگر در قرآن و کلام متعمّل و فنی (با معنایی که از کلام فنی در مباحث قبلی بیان شد)، بحث استعمال افعال با

حروف جر غیر مختص خود و توجیه عدم ورود این استعمال در لغت چه می شود؟ درست است که اصل در شناخت معانی حروف و تناسب افعال و حروف جر، استعمال و سماع است؛ اما باید دقت کرد که سماع و استعمال با لغت مساوی نیستند. معیار در استعمال حروف با افعال تناسب معنایی و قابلیت است. استعمال حروف جر به دلیل داشتن ماهیت ربطی که همان ماهیت معنای حرفی است وابسته به قابلیت دو طرفی است که این حرف بین آن دو ارتباط برقرار می کند.

وقتی که یک فعل و آنچه جاری مجرای فعل است مانند مصدر و صفات، در مجاورت حرف جرّی واقع می شود، بین آن فعل و آن حرف جرّ، رابطه ی تعلق حاصل می شود. رابطه ی تعلق از روابط کلی موجود در کلام است که دارای ضیق و سعه ی مربوط به خود است؛ ضیق و سعه ای که به حسب موارد مختلف متفاوت می شود. می توان در مقام تلخیص و با ذکر چند مثال از لغت بحث را چنین به جمع بندی رساند:

التعلّق المقبول فی المقام هو التعلّق المناسب للدّوق السّليم الموافق للطّبع المستقیم الممدوح عند أهل اللّسان الجمیل عند أبناء الإنسان. لكلّ متعلّق من المتعلّقات، معنی من المعانی یُصبح بسبب ما فیهِ من السّعة المعنویة قابلاً للجمع مع حرف خاصّ من الحروف؛ فإذن لا نیابة ولا تضمین بل الطریق ما بیّناه. (و كان هذا من لطائف الاشارات فی هذا المقال) مثلاً لفظ الإحسان و مشتقاته قد یلاحظ بما له من المعنی فی نفسه بحسب ما یضاف إلى الفاعل فحسبُ بمعنی الإتیان بفعل أو قول حسن وفعل ذلك كما فی قوله تعالی: إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم؛ و قد یلاحظ بحسب ما یضاف إلى غیر الفاعل و حیث یختلف أنحاء اللحاظ فتارة یلاحظ باعتباره واقعاً علی الغير و واصفاً للغير بالمادة فیکون متعدّیا بنفسه کقوله تعالی: الذی أحسن کلّ شیء خلقه، وتارة یلاحظ باعتباره واصفاً إلى الغير فیتعدّی بالی كما یقال: أحسن إلیه، و قد یلاحظ باعتباره لاصقاً متصلاً من غیر فصل و لا حیولة بین المعنی والمفعول فیتعدّی بالباء کقوله تعالی: و قد أحسن بی. کل ذلك باللحاظ والاعتبارات المختلفة بما له من المعنی القابل لها. و مثل ذلك کثیر فی اللغة نحو: بکاه و بکی علیه و بکی له. و نحو: صعده و صعده إلیه و صعده فیهِ و صعده علیه. و نحو: مرّه و مرّ به و مرّ علیه. فکثر مما یعدّونه من النّیابة أو التّضمین أو التّجوّز من غیر التّفات الی امر یجرى فی نفس المتکلم الذی هو الطریق الاساسی لحل العقد اللسانی. نعم لامانع من کون إحدى التعدیات أشهر من الأخری.

شاهد این مدعا سخنی است که تحت عنوان حروف جر عام مطرح می شود و می گویند حرفی مثل لام قابلیت استعمال با تمام افعال را دارد؛ چون هیچ فعلی بدون علت واقع نمی شود. تحلیل این سخن این است که در تصور رابطه علیت و وقوع فعل، هیچ مانعی وجود ندارد و کاملاً قبول عرفی دارد. به عنوان مثال فعلی که قابلیت تحقق معنای ظرفی در آن وجود دارد و طرف دیگر حرف جر که مجرور است نیز قابلیت تحقق معنای مظروفیت در آن

وجود دارد، این دو طرف می توانند با حرف جر فی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در آیه ی شریفه من انصاری الی الله، نصر فعلی است که در لغت با الی متعدی نمی شود. لذا یا قائل به نیابت شده اند و یا با تضمین آیه را حل کرده اند. اما قضیه از این قرار است که فعل نصرت مفهومی است که این قابلیت را دارد که با مفهومی به عنوان غایت برای این نصرت توسط حرف جر الی رابطه برقرار کند. لذا نه قائل به نیابت باید بود و نه تضمین به معنای اولیه ای که برای آن ذکر می شود و نه تأویل هایی که با ذوق و قریحه و در فضای آیات با محتوای آیه سازگاری کامل ندارد و در نتیجه باعث از دست رفتن لایه هایی از معنا می شود.

## ۶. بحث تضمین و ارتباط آن با مباحث گذشته

قبل از ارائه تحلیل برای مبحث تضمین باید ابتدا این نکته تذکر داده شود که تضمین دارای باری وسیع و اقسام زیادی است<sup>۳</sup> که در تحلیل ارائه شده در این مقاله، اقسام زیر از تضمین را در بر می گیرد:

۱. تضمین بین فعلی که دارای یک مفعول بنفسه است و فعلی که دو مفعول بنفسه می پذیرد. در آیه شریفه "والله يعلم المفسد من المصطلح" فعل يعلم یک مفعول را بدون واسطه گرفته است و مفعول دوم را باحرف جر پذیرفته است چرا که ماده یمیز که در آن اشراب شده، یک مفعولی است.

۲. تضمین بین دو فعل که یکی از آنها متعدی به یک مفعول به بنفسه و دیگری فعلی است که متعدی به یک مفعول بنفسه و یک مفعول بواسطه حرف جر میباشد. مانند قول فرزدق: قد قتل الله زیادا عننی که در این عبارت قتل فعلی است که متعدی به یک مفعول بنفسه است اما چون در این عبارت قتل به معنای صرف میباشد، یک مفعول را نیز به واسطه حرف جرّ عن اخذ کرده است.

۳. تضمین بین دو فعلی که هر کدام به حرف جرّ خاصی متعدّی می شوند. به عنوان مثال در آیه ی شریفه "للدین یؤلون من نسائهم"، فعل یؤلون که با علی متعدّی می شود، در این آیه با حرف من متعدی شده که نشان دهنده تضمین فعل یبعدون در آن است.

۴. تضمینی که واقع می شود بین فعلی که متعدی به یک مفعول است بنفسه و بین فعلی که لازم است و با حرف جرّ متعدّی می شود. از این قبیل است عبارت "سمع الله لمن حماه" که در آن فعل سمع که یک مفعول

<sup>۳</sup> سید محمد خام، تحقیقی جامع پیرامون تضمین.

بی واسطه اخذ می کند، در اثر اشراب فعل استجاب در آن مفعول خود را به واسطه ی حرف جر لام اخذ کرده است.

۵. تضمین بین فعلی که متعدی به یک مفعول بنفسه است و یک مفعول دیگر را بواسطه حرف جر اخذ می کند و فعلی که فقط متعدی به حرف جر است. مانند آیه شریفه "فلیحذر الّذین یخالفون عن امو" که در آن فعل یخالف که یک مفعول بی واسطه و یک مفعول با واسطه حرف جرّ فی اخذ می کند، تنها یک مفعول با واسطه حرف جرّ عن اخذ کرده؛ در نتیجه باید فعلی مانند یعدلون یا یتجاوزون که تنها یک مفعول با واسطه ی حرف جرّ عن می پذیرد در آن اشراب شده باشد.

به طور کلی در هر یک از موارد تضمین که خبر از استعمال حرفی با حرف جرّ غیر معتاد به آن در میان باشد تحلیل زیر جاری است.

نگارنده بر این اعتقاد است که معنای اصیل تضمین نیز نکته ای است که ذکر شد و یا باید این معنا به عنوان تضمین شناخته شود. آن هم اینکه مراد از تضمین این است که وقتی فعل مانند نصر این توان را داشت که با حرفی که دارای معنای غایت و انتهای حرکت است با مفهومی مانند الله ارتباط برقرار کند، با آن حرف متعدی می شود و در نتیجه به دلیل وجود این معنای ربطی غایت، نوعی حرکت و سلوک و ذهاب و یا انضمام نیز در ذهن تداعی می شود. لذا قائل به تضمین به این معنا شده اند که متکلم نصرت را در ذهن به با مفهوم ذهاب اشراب کرده و حرف جر مخصوص آن را به فعل نصرت داده است. اماً ادعای ما این است که مفهوم اشراب شده از سنخ دلالت لفظی موجود در کلام نمی باشد و اینگونه نیست که فعلی دیگر در تقدیر باشد و حرف جر نیز قرینه ی بر آن باشد. بحث از معنای فعل اشراب شده، بحث از تداعی معنا است و معانی متبادر در ذهن از یک کلام گاهی از سنخ دلالت لفظی هستند، گاهی دواعی استعمال هستند، گاهی تداعی معنا است و گاهی مصادیق معنای دلالی. در نتیجه در تحلیل معنایی نباید تعجیل ورزید و صرف تبادل یک معنا را معنای حاصل از دلالت وضعی لفظی و معنای حاقّ آن لفظ دانست. بلکه گاهی این معنای دلالی است که به دلیل وجود نوعی توسع و کشش و کلیّت مصداق طلب، در مقامات دیگری از قبیل تداعی، مصادیق و دواعی، در معانی دیگری که معنای اصلی خود نیست ایفای نقش کرده و پلی برای انتقال این معانی نیز می شود. در نتیجه باید گفت اگر معنای فعلی و حدثی که واقع می شود به گونه ای باشد که قابلیت هماهنگی و ربط توسط یک معنای حرفی با مفهومی دیگر را داشته باشد، می تواند با آن حرف جر استعمال شود و در این قضیه العبره بالمعناست؛ هر چند استعمال این فعل با آن حرف جر در لغت وارد نشده باشد. البته نه به این معنا که دایره ی

استعمال افعال با حروف بسیار گسترده تر از لغت موجود شود، چون برخی معانی فعلی به هیچ وجه قابلیت قرار گرفتن و مرتبط شدن با برخی حروف را ندارند و تصویر معنایی حاصل از این ارتباط یا غیر ممکن و یا بسیار تعسف بار است .

نگارنده این حروف برای ادبیات عرب و تکلم، قائل به وجود نفس الامری است که تحلیل های ادبی باید برخاسته از این نفس الامر باشد و معتقدیم که تحلیل ارائه شده در این متن بیشترین قرابت بلکه تطابق را با روندی دارد که در نفس الامر یک تکلم در جریان است و تحلیل یاد شده بر مبنای حفظ ماهیت ربطی حروف برپا شده که پس از تصور معنای دو طرف ارتباط است که حرف معنای مبتادر خویش در آن مقصد را به وضوح نمایان می کند. با پایبندی به تحلیل یاد شده می توان تحلیلی جامع تر و دقیق تر از معانی افعال و حروف در متون فصیح و بالاخص قرآن کریم ارائه داد. در پایان سعی می شود مبانی به دست آمده در مورد چند آیه پیاده شده و تفاوت تحلیل ارائه شده در این مقاله با مبانی بصری و کوفی روشن شود:

۱. در آیه ی مبارکه ششم از سوره انسان فعل یشرَب به حرف جرّ "باء" متعدّی شده است؛ "عیناً یَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا".

کوفیون در آیه ی شریفه بر مبنای پذیرش تعدد معانی، حرف باء را به معنای من و مفید معنای تبعیض دانسته اند و برخی نیز معنای ابتداء غایت را برای این حرف من در آیه پسندیده اند.

بصریون مسئله را با تضمین فعل "یَکُونُ" که با حرف جرّ باء متعدّی می شود، در فعل یشرَب تحلیل کرده و حاصل معنای آیه را نوشیدن همراه با سیراب شدن دانسته اند .

کسانی هم که استعمال یشرَب با حرف جرّ باء را در لغت پذیرفته و آن را سماعی می دانند، یشرَبها و یشرَب بها را مترادف هم دانسته و تفاوتی میان این دو از نظر معنایی قائل نشده اند.

اما طبق مبنای مختار در این تحلیل، باء مفید همان معنای الصاق است. لذا می توان آیه ی شریفه را اینگونه معنا کرد که آب را از خود چشمه می نوشند و به آن چشمه ی الهی متصل شده اند. در اثر این اتصال و قرار داشتن بر سرچشمه آن است که این عباد الله به سِمَت تفجیر این عیون نیز مفتخر گشته اند .

۲. ابن هشام در باب ثامن از کتاب مغنی اللیب قاعده تحت عنوان "القاعده الخامسة: أنهم يعبرون بالفعل عن أمور" را بیان کرده که یکی از این امور اراده فعل است؛ به این معنا که گاهی فعلی مانند ذهب در کلام عرب به کار گرفته می شود ولی مفید معنای اراده ذهاب است. یکی از مثال های قرآنی رایج برای این قاعده

عبارت "قُمْمُوا إِلَى الصَّلَاةِ" از آیه شریفه 6 سوره مائده است. مفسرین و ادبا چنین گفته اند که چون وضو قبل از اقامه صلاة است و هنگام اقامه ی نماز زمان تَوْضُوْهُ نیست، پس باید مراد از قمتم الی الصَّلوة، اردتم الصَّلوة باشد.

فعل قام در لغت با حرف جرّ الی استعمال نشده است. طبق مبنای اخذ شده در این تحقیق پیرامون حروف جرّ و طرح بحث تضمین بر مبنای آن، دیگری نیازی به استخدام این قاعده نحوی نیست. زیرا عبارت قمتم الی الصَّلوة هرگز به معنای اقمتم الصَّلوة نمی باشد که لازم آید فعل را به اراده فعل معنا کنیم.

ظرفیت و سعه ی معنوی متعلّق (فعل قمتم) و کشش معنایی حرفی حرف جرّ "الی" پس از تعلق به یکدیگر این معنا را افاده می کنند: هنگامی که به سمت نماز قیام کردید، وضو بگیرید. روشن است که الی که مفید معنای انتهاء است، صلوة را به عنوان غایت این قیام معین می کند. لذا قیام به سمت نماز مساوی با اقامه نماز نیست که تَوْضُوْهُ در حین آن معنا نداشته باشد و لازم آید که فعل را به اراده فعل معنا کنیم. این معنا و تحلیل، در هیچ یک از کتب ادبی و تفسیری مشاهده نشده است.



## ۷. نتایج

### نتایج خاص

۱. پس از نقد و بررسی دقیق ادله قائلین به تعدد معانی حروف جرّ و نیابت آنها از یکدیگر در دو مقام ثبوت و اثبات، نتیجه این شد که هر حرف جرّ در مقام وضع تنها دارای یک معنا می باشد. ماهیت حرفی این معنا که از مقوله معانی ربطی و غیر مستقل است، این توان و ظرفیت را به حروف جرّ می بخشد که بتواند در مقام استعمال، نقشهای معنوی مختلفی ایفاء کند و چنین به نظر برسد که معنای حرف دیگری را ایفاء می کند.

۲. در کلامی که متکلم غیر متعمّل در انتخاب الفاظ مته به خشخاش نگذاشته و اقرب الفاظ را برای رساندن معنای موجود در ذهنش برگزیده است، می توان قائل به نیابت شد. این جایگزینی نیز به غیر از طریق التفات و تنها اتساعی است برخاسته از قرابت افق معنایی برخی حروف با یکدیگر. اما در کلامی فنی و متعمل چون قرآن، متکلم در مقام انتخاب حروف هم دقت تام به خرج داده و از میان حروفی که گاهی در جای یکدیگر استفاده می شوند، آن را بر می گزیند که در افاده تمام اجزای معانی موجود در ذهنش کارآیی تام داشته باشد و در نتیجه نیابت معنا ندارد.

۳. رابطه تعلق برقرار شده بین حروف جرّ و متعلقات آن به دقت تشریح و بیان شد که تعلق مقبول، تعلقی است که ذوق سلیم آن را بیسندد و نزد اهل لسان ممدوح بوده با طبع ادبی تنافی نداشته باشد. هر متعلقی دارای معنایی است که بر اساس سعه و ضیق آن معنا می تواند با حروفی همنشینی و از حروفی دوری کند؛ فإذن لا نیابة ولا تضمین بل الطریق ما بیّنناه.

تشریحی که از رابطه تعلق و تحلیلی که از معنای حروف جرّ در متن بیان شد، بیانی است که شاید بهاین دقت و وضوح در کتب ادبی سابقه نداشته باشد.

۴. ردّ تعدد معانی حروف جرّ، نیابت به معنای اول را در کلام متعمّل، فنی و بلیغ رد می کند. نیابت به معنای دوم که در علم بیان مطرح می شود پذیرفتنی است و با بحث وحدت معنایی حروف جرّ نیز در کلام بلیغ قابل اجتماع است و منافاتی ندارد.

۵. اگر معنای فعل و آنچه در بحث تعلق جاری مجرای آن است، به گونه ای باشد که قابلیت هماهنگی و ربط توسط یک معنای حرفی با مفهومی دیگر را داشته باشد، می تواند با آن حرف جر استعمال شود و در این

قضیه العبره بالمعناست؛ هرچند استعمال این فعل با آن حرف جر در لغت وارد نشده باشد. معنای حقیقی تضمین نیز همین نکته است و تضمین عبارت است از برقراری رابطه معنوی تعلق میان یک معنای فعلی با حرفی غیرمنتظره که غالباً با آن همراه نمی شود، در اثر سعه معنوی آن متعلق و قبول ظرفیت معنای حرفی حرف مورد نظر.

### نتایج عام اصطیادی (پرونده های باز)

در پایان به ذکر نتایجی چند می پردازیم که حول مسئله ی اصلی این نوشتار حاصل شد و شاید به دلیل نظر به کلان و روح علم ادبیات عرب، از اصل بحث نیز مهم تر باشند؛ نتایجی که البته نیاز به بررسی و تحقیق و تکمیل دارند و شاید از رهگذر این نتایج بتوان گام بلندی به سمت تدوین اصول نحو مطلوب حوزوی برداشت:

۱. واژه ای به نام نفس الامر ادبیات و تکلم و فعل و انفعالات زبانی برای اولین بار در این رساله به میان آمد. نگارنده در طی سال های تحصیل ادبیات و با دقتی مداوم و دیدی معناگرا در بستر تعهد به جان قواعد ادبی، متوجه شد که باید تحلیل های ادبی و قوانینی که در این دایره ارائه شده و البته همگی نیز پایبند به سماع اند، برخاسته از جان و جوهره ی تکلم و روند واقعی ای باشد که در نفس متکلم فصیحو اهل لسان در جریان است.

برای رسیدن به استظهار صحیح و روشمند از متون عربی فصیح، نیازمند این هستیم که به واقع اتفاقی که در نفس متکلم می افتد دست یابیم و آن را مبنای تحلیلات زبانی قرار دهیم.

این مفهوم و ایده ی کلی با سؤالات زیادی روبرو است؛ از قبیل:

نخست باید بررسی کرد که اساساً چنین چیزی دست یافتنی است یا خیر؟ به چه دلیل؟ سپس بررسی کرد که بر فرض اینکه دست یافتنی است مختص به زبان مادری است یا خیر؟ در صورت دوم فقط نسبت به مشترکات دو یا چند زبان است یا مختصات زبان دیگر (غیر مادری) را هم شامل می شود؟ سپس باید بررسی کرد که راهها و ابزار رسیدن به این واقع چیست؟ و تا چه مقدار ممکن و دست یافتنی است کمّاً و کیفاً؟ و حتی موانع آن چیست؟ و آیا رفع این موانع ممکن است؟ و سؤالاتی از این دست....

این مطالب که اس و اساس زبانشناختی است و زیربنای رسیدن به استظهار صحیح و دقیق از متون است، تتبع و تحقیق و تدقیق و ذکاوت و هنری بس زیاد می خواهد.

در کنار این پرسش‌ها نگارنده معتقد است که ولو به طریق موجهی جزئی‌ه در مسائل زیادی می‌توان به این امر دست یافت. شاهد این امکان هم همین رساله و طریقه‌ی بحث در آن است که شاهدی ضعیف نیز بر این امر نمی‌باشد! در نکته‌ی بعدی نیز مثالهایی ذکر می‌شود.

۲. قواعد در هر زبانی راکد نیست و پویا و در حال تکامل است؛ نه به این معنا که چیزی به آن زبان تحمیل شود. در بستر جریان لسان عرب حجت نیز این قاعده جاری بوده و آنچه امروزه تحت عنوان استعمال و سماع به دست ما رسیده، مساوی با تمام ظرفیتهای زبان عرب نیست. اینکه خود افعال و تعدیه و لزوم آنها و استعمال آنه با حرف جزئی خاص سماعی است امری است به حق؛ اما این موضوعکه تراکیب و چگونگی استعمال هر یک از آنها به چه نحو باشد نیازی به ذکر مستقیم آن قالب در سماع نیست و تنها نباید با قواعد کلی برخاسته از سماع منافات داشته باشد. از این روست که ابن درستویه گفته است: لیس کلّ ما ترکة فصحاء العرب بغلط.

۳. در خلال این بحث نتیجه‌ی بسیار مهم دیگری نیز اصطیاد شد که به شرح زیر است:

ماهیت معنای حروف، ماهیتی ربطی و وابسته به دو طرف ارتباط است و این مفهوم در این رساله در مورد حروف جر کاملاً تشریح شد. این ماهیت به خودی خودی داشتن یک معنای عام ربطی را می‌طلبد که دارای قدرت جلوه‌گری در مصادیق زیادی است. اما تحلیل معنایی آن حرف نباید صرفاً پرداختن به مصادیق باشد؛ پرداختی که از مطالب سابق روشن شد که ما را از برخی لایه‌های معنایی و لطافت‌های معنوی و بیانی محروم می‌کند.

آن گونه که از دقت نظر در کلمات قدما و متأخرین علم نحو بر می‌آید، فرق محققین از قدما با محققین متأخر در این است که قدما اهل کثرت بودند و متأخرین اهل وحدت و هر دو نگرش دارای نقص است. توضیح اجمالی این مطلب این است که قدما به استعمال و مقام استعمال بیشتر اهمیت می‌دادند و چه بسا این سبب می‌شد که از وضع و لطائف و لوازم آن غافل شوند. متأخرین نیز تلاش بسیار دارند که آن کثرات را به وحدت برسانند؛ غافل از اینکه لطائف زبانی و تعابیر گوناگون در بسیاری از موارد در سایه‌ی همان کثرات است. برای مثال قدما در مورد این وصلیه نوعاً و غالباً قائل بودند که غیر شرطیه است و ضعاً، ولی در مقام تقریر و تبیین معنای آن فهم و تفهیمشان بد نبود. متأخرین نیز قائلند که این وصلیه یک نوع این شرطیه است و الواو للعطف علی الشرط المحذوف. هم آن درست است من جهة هم این منجه‌ی آخری. لکن هر دو

<sup>۶۵</sup> شایان تذکر است که باید مباحث اصولی مرتبط نیز به این رساله اضافه شود تا موضوع به کمال خود برسد. اما چون تنها از منظر ادبیات به این موضوع پرداخته شد، مباحث اصولی مرتبط طرح نگردید؛ لعل الله یحدث بعد ذلك امرا و قل ربّ زدنی علماً

ناقص دیده اند و ناقص گفته اند و بیان کامل را اوحدی از ایشان می فهمد و می فهماند. به عنوان مثالی دیگر پذیرش پنج وجه برای حرف وُ" در مقام وضع، مطلبی است که قبولش دشوار است. اینگونه به نظر می رسد که یک لو بیشتر در ذهن عرب وجود ندارد و به دلیل کشش معنایی نفس الامری اش قابل استعمال در مقامات مختلفی است. همان طور که مثلاً در زبان فارسی تنها یک حرف زَا " یا اُ" داریم که در مقامات مختلف استفاده می شوند. معنای لو را شاید بتوان معنای ربطی شرط فرضی دانست که با دَقَّت بر هر پنج وجه قابل تطبیق است.<sup>۶۶</sup>

باید پس از معنایابی ریشه ای حرف در مقام وحدت، با دَقَّت در مقام استعمال (مقام کثرت) نیز تطبیق شود تا آن معنای واحد عام وضعی ربطی، کشش و سعه ی خویش را در مقام استعمال نیز نشان دهد و مقام جمع الجمع ادبی حاصل شود که هو المطلوب و الصراط المستقیم بین القدماء و المتأخرین! این طریق، طریقی است که باید برای تمام حروفی که در کتاب مغنی با دید کثرت مملّ و یا وحدت مخلّ بررسی شده اند در پیش گرفته شود.

۳- نکته ی بسیار مهم دیگر که از نکات بسیار مهم و حیاتی و شایان توجه در همه علوم است، توجه به مغالطات مختلف در آن علوم و در این علم توجه به مغالطات گسترده ی زبانی است؛ مغالطاتی که غالباً به آنها تصریح نشده و از لابلا ی گفتار نحویون و خطاهایشان می توان آن ها را اصطیاد کرد. در ادبیات نیز پس از دَقَّت نظر در بیانات مختلف نحویون در ابواب مختلف، مخصوصاً از مقایسه ی اقوال آنها در یک مسئله ی واحد می توان بسیاری از این مغالطات را شناخت که در زیر به برخی از آن ها اشاره میشود.

یکی از این مغالطات، مغالطه و خلط میان وضع و استعمال است. یعنی ویژگی های مقام استعمال و معنای حاصل از همنشینی با کلمات دیگر به عنوان معنای منطوق و حاقی لفظ بیان می شود که در بحث این رساله نیز این نوع از مغالطه خودنمایی می کرد و عبارات عباس حسن به عنوان نماینده قائلین به تعدد معانی حروف جر نیز عاری از این نوع مغالطه نبود. یکی دیگر از انواع مغالطه، مغالطه میان استعمال و مقام استعمال است. مغالطه دیگر مغالطه میان عالم ثبوت و اثبات است و همچنین مغالطه میان ظرف و مظروف است. یکی دیگر مغالطه میان موضوع له با لام تعدیه و موضوع له با لام تعلیل و لأجله است. شاید در یک عنوان کلّی بتوان این مغالطات را در ذیل یک عنوان کلّی به نام مغالطات مقام شناسانه دسته بندی کرد.

<sup>۶۶</sup> البته آنچه در مورد لو ذکر شد با دَقَّت تمام همراه نبود و تنها اشاره ای به مطلب شد؛ شاید بتوان دقیق تر نیز معنایش را بیان کرد.

این مغالطات باید به جدّ در این علوم و علوم دیگر بررسی شوند تا پس از روشن شدن مقام و موضع بحث علمی، در هر مقامی بتوان متناسب با اقتضای همان مقام صحبت کرد. درگیری های بین علمای یک علم و این که گاهی هر دو درست می گفته اند ولی هیچ یک حرف دیگری را نمی فهمیده و قبول نمی کرده اند، گاهی برخاسته از همین مغالطه بوده است. هر دو در مقام مورد نظر خویش صحیح بحث کرده اند، امّا به دلیل تفاوت مقامات هرگز به تفاهم مشترك نمی رسیده اند. لذا این کلید کلی نیز قابل پیگیری و اهتمام جدّی در همه علوم است.

۴. نگارنده معتقد است راهی که در این مقاله برای نظر کردن و دست یازیدن به کلان علم ادبیات درپیش گرفته شد که همانا نظر به نفس الامر این علم است و تنها راه برای رسیدن به روح این علم و چشیدن واقع مطلب است، باید در علوم دیگر نظیر علم اصول نیز پیگیری شود. بسیاری از کتب علمی در علوم مختلف که گاه توسط بزرگان آن علم نیز نوشته شده اند را می بینیم که به شدّت درگیر مباحث مرسوم در جزئیات مسائل شده و بدون توجه به روح و کلان آن علم در حال پرداختن به مکررات و تلاشی کم فائده در راه مرسوم هستند. این مسئله در علم ادبیات به وفور دیده می شود و شیوه بحث در بسیاری از کتب مرجع این علم نیز همین گونه است. لکن در لابلاهی برخی کتب، آن هم کسانی که در لابلاهی کلامشان نظر به کلان این علم دیده می شود، از این دست برخوردها نیز مشهود است. و همین موارد پراکنده بود که نگارنده را در نظر به کلان این علم برانگیخت.

امید که بتوان در علوم حوزوی بر پایه ی تراث گرانقدر آن علم و مساعی مشکور سلف، بنیانی مرصوص از علوم مختلف که پشتوانه ی هدایت و جهت دهی و تحقق تمدن بزرگ اسلامی به محوریت انقلاب اسلامی ایران هستند، برپاساخت؛ انشاءالله.

## ٨. منابع:

١. القرآن الكريم.
٢. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الاتقان فى علوم القرآن.
٣. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر، الأشباه و النظائر فى النحو.
٤. مكارم شيرازى، ناصر، جمعى از نويسندگان، تفسير نمونه.
٥. صبان، محمد بن على، حاشية الصبان على شرح الأشموني على ألفية ابن مالك و معه شرح الشواهد للعيني.
٦. مدنى، سيد عليخان بن احمد، الحدائق الندية فى شرح الفوائد الصمدية.
٧. ابن جنى، عثمان بن جنى، الخصائص.
٨. ابن جنى، عثمان بن جنى، سر صناعة الإعراب.
٩. سيبويه، عمرو بن عثمان، كتاب سيبويه و يليه تحصيل عين الذهب، من معدن جوهر الأدب فى علم مجازات العرب.
١٠. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن على ، مناقب آل ابى طالب.
١١. ناظر الجيش، محمد بن يوسف، شرح التسهيل المسمى تمهيد القواعد بشرح تسهيل الفوائد.
١٢. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فى النحو.
١٣. زمخشري، محمود بن عمر، المفصل فى صنعة الاعراب.
١٤. حسن، عباس، النحو الوافى مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة.
١٥. ابن ام قاسم مرادى، الجنى الدانى.
١٦. جامى، عبد الرحمن بن احمد، شرح ملا جامى على متن الكافية فى النحو.
١٧. نهر، هادى، النحو التطبيقي وفقا لمقررات النحو العربى فى المعاهد و الجامعات العربية.
١٨. ابن انبارى، عبد الرحمن بن محمد، اسرار العربية.
١٩. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية.
٢٠. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب.
٢١. طباطبايى (رحمه الله)، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن.
٢٢. ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة.
٢٣. فراهيدى، خليل بن احمد، العين.

٢٤. سيوطى، عبدالرحمن بن اببكر، معترك الاقران فى اعجاز القرآن.
٢٥. معرفت، محمدهادى، التمهيد فى علوم القرآن.
٢٦. زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل.
٢٧. زركشى، محمد بن بهادر، البرهان فى علوم القرآن.
٢٨. بيضاوى، عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل (تفسير البيضاوى).
٢٩. ابن جنى، عثمان بن جنى، سر صناعة الاعراب.
٣٠. ابن يعيش، شرح المفصل.
٣١. مالقى، رصف المبانى.
٣٢. ابن هشام، عبد الله بن يوسف، مغنى اللبيب.
٣٣. سامرائى، صالح، معانى النحو.
٣٤. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن.
٣٥. تفتازانى، مسعود بن عمر، كتاب المطول و بهامشه حاشية السيد ميرشريف.
٣٦. سكاكى، يوسف بن ابى بكر، مفتاح العلوم.
٣٧. ابن دمامينى، محمد بن ابى بكر، شرح الدمامينى على مغنى اللبيب.
٣٨. بيضاوى، عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل (تفسير البيضاوى).
٣٩. رضى الدين استر آبادى، محمد بن حسن، شرح شافية ابن الحاجب.
٤٠. مرتضى زبيدى، محمد بن محمد، تاج العروس.
٤١. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة.
٤٢. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية فى غريب الحديث و الأثر.